

فہرست میزان اططب فارسی

[illegible]



۵۸	فصل در شرح احوال	۵۹	فصل در شرح احوال	۶۰	فصل در شرح احوال
۵۹	فصل در شرح احوال	۶۱	فصل در شرح احوال	۶۲	فصل در شرح احوال
۶۰	فصل در شرح احوال	۶۳	فصل در شرح احوال	۶۴	فصل در شرح احوال
۶۱	فصل در شرح احوال	۶۵	فصل در شرح احوال	۶۶	فصل در شرح احوال
۶۲	فصل در شرح احوال	۶۷	فصل در شرح احوال	۶۸	فصل در شرح احوال
۶۳	فصل در شرح احوال	۶۹	فصل در شرح احوال	۷۰	فصل در شرح احوال
۶۴	فصل در شرح احوال	۷۱	فصل در شرح احوال	۷۲	فصل در شرح احوال
۶۵	فصل در شرح احوال	۷۳	فصل در شرح احوال	۷۴	فصل در شرح احوال
۶۶	فصل در شرح احوال	۷۵	فصل در شرح احوال	۷۶	فصل در شرح احوال
۶۷	فصل در شرح احوال	۷۷	فصل در شرح احوال	۷۸	فصل در شرح احوال
۶۸	فصل در شرح احوال	۷۹	فصل در شرح احوال	۸۰	فصل در شرح احوال
۶۹	فصل در شرح احوال	۸۱	فصل در شرح احوال	۸۲	فصل در شرح احوال
۷۰	فصل در شرح احوال	۸۳	فصل در شرح احوال	۸۴	فصل در شرح احوال
۷۱	فصل در شرح احوال	۸۵	فصل در شرح احوال	۸۶	فصل در شرح احوال
۷۲	فصل در شرح احوال	۸۷	فصل در شرح احوال	۸۸	فصل در شرح احوال
۷۳	فصل در شرح احوال	۸۹	فصل در شرح احوال	۹۰	فصل در شرح احوال
۷۴	فصل در شرح احوال	۹۱	فصل در شرح احوال	۹۲	فصل در شرح احوال
۷۵	فصل در شرح احوال	۹۳	فصل در شرح احوال	۹۴	فصل در شرح احوال
۷۶	فصل در شرح احوال	۹۵	فصل در شرح احوال	۹۶	فصل در شرح احوال
۷۷	فصل در شرح احوال	۹۷	فصل در شرح احوال	۹۸	فصل در شرح احوال
۷۸	فصل در شرح احوال	۹۹	فصل در شرح احوال	۱۰۰	فصل در شرح احوال

[illegible]

[illegible]

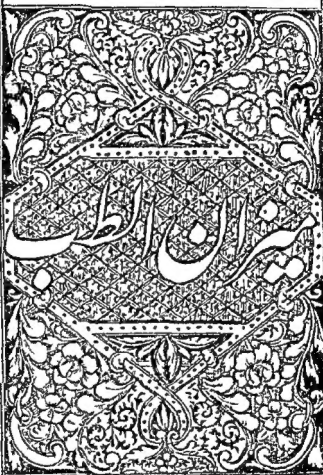
۱۳۵	در بیان الفرائض	۱۳۵	در بیان الفرائض
۱۳۶	در بیان الفرائض	۱۳۶	در بیان الفرائض
۱۳۷	در بیان الفرائض	۱۳۷	در بیان الفرائض
۱۳۸	در بیان الفرائض	۱۳۸	در بیان الفرائض
۱۳۹	در بیان الفرائض	۱۳۹	در بیان الفرائض
۱۴۰	در بیان الفرائض	۱۴۰	در بیان الفرائض
۱۴۱	در بیان الفرائض	۱۴۱	در بیان الفرائض
۱۴۲	در بیان الفرائض	۱۴۲	در بیان الفرائض
۱۴۳	در بیان الفرائض	۱۴۳	در بیان الفرائض
۱۴۴	در بیان الفرائض	۱۴۴	در بیان الفرائض
۱۴۵	در بیان الفرائض	۱۴۵	در بیان الفرائض
۱۴۶	در بیان الفرائض	۱۴۶	در بیان الفرائض
۱۴۷	در بیان الفرائض	۱۴۷	در بیان الفرائض
۱۴۸	در بیان الفرائض	۱۴۸	در بیان الفرائض
۱۴۹	در بیان الفرائض	۱۴۹	در بیان الفرائض
۱۵۰	در بیان الفرائض	۱۵۰	در بیان الفرائض
۱۵۱	در بیان الفرائض	۱۵۱	در بیان الفرائض
۱۵۲	در بیان الفرائض	۱۵۲	در بیان الفرائض
۱۵۳	در بیان الفرائض	۱۵۳	در بیان الفرائض
۱۵۴	در بیان الفرائض	۱۵۴	در بیان الفرائض
۱۵۵	در بیان الفرائض	۱۵۵	در بیان الفرائض







صنایع مکینان و فضایل و زوایا  
عجوبان مکینان و نون بینان



در طب می‌نویسند که کتب طب  
در طب می‌نویسند که کتب طب



و قشقرقه و یل آنست و برودت را پارسای سردی گویند و نشان غلبه سردی نابودن  
تشنگی و سوزش است و سیدیه یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بغم باشد  
پیشانی بدن و نرمی کستی و سردی پوست و خضت هضم و آتشی ترش و تشنای خواب  
و لذتی حواس بر آمدن لعاب هن و آب بینی رقیق غیر شکران و یل آنست و اگر سبب  
سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و خلط خون و زیاده آنی فکر و غلبه سودا  
و تشنای کاذب یل آنست و نشان غلبه رطوبت یعنی تری کستی عضو است و هم رطوبت  
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از داده  
خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی  
ساده بود خواه از داده بغم و نشان غلبه پیوست یعنی تشنگی و تری و لاغریت و میرفتی  
و تشنگی بدن پس اگر با داده صفر بود حلاست صفر گفته شد و اگر با داده سودا بود  
نشان آن نیز گذشت و پوشیده ماند که خلط چهار است خون و بغم و سودا و صفرا و  
قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیاده و کمی آنهاست خون گرم  
و ترست و صفرا گرم و خشک و بغم سرد و تر و سودا سرد و خشک اما با داده غایت  
سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر از بغم و سودا می شود اما در قوام بدن غلی  
ندارد و بخلاف آن و اگر چه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار می شود اما با بقای حیث  
بدن موقوف بر آنست و مرئی بدن است مقاله دوم در بیان ادویه مفروده و مرکبه  
حسب حاجت و اغذیه مناسب است و درین مقاله چند فصل است فصل اول در  
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد  
و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود و انشاء الله تعالی بآید دانست که تغیر خون

[illegible][illegible]

هر چه چانه بر است یکی آنکه مقدار وی زیاد شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم  
 قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل و در مقابل تغییر یابد و هر یک از  
 گفته آید انشا الله تعالی او را که گوش خون را بنشاند زشت تمام کاسنی تحم که هر کس  
 اصل سنج آب لیون که بیست شربت غلاب شربت مندل شربت کمره و مانند  
 هر چه سرد باشد او را که خون غلیظ را اصلاح و به سکنجبین آب الوباب بادیان  
 شاسترو مارا شسل و هر چه مخرب سود است غلظت خون را دور یسکند و غلظت  
 بیشتر را یقین سودا بخون میشود و از آمیزش بنم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظت خون  
 بود سسل بنم دهند و جهت قتل غلظت ترشها دهند و پس از پختن با دهنم و سود  
 باد و او را آنجا که بنم با خون آمیز در رنگ خون سپیدی زنده و اگر سودا با خون آمیز  
 سیاهی زنده او را که خون رقیق یعنی تنگ را اعتدال دهد و آنکه رقت خو  
 اگر بسبب رطوبت یعنی بود رنگ خون سپیدی زنده و در پیروی برآوردن بنم  
 بسسل وی و بیلای کالی در ریباب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت با لگو و دیگر  
 و پر سیاوشان و مانند آن هر چه خشک فاکل گرمی باشد و باید بدن بدن در پنا  
 نمودن یافت است و اگر بسبب رقت آمیزش صفرا بود که گشای زرد بالای خون  
 به پیروی برآوردن صفراست بسلا تش و بیلای زرد و در ریباب اثر تمام دارد  
 شربت غلاب و آب حدس و همه آنچه سرد است و در گوش خون گفته شد شربت  
 و آب کاسنی طبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود و آنکه عفونت گنده شده  
 گویند و هر غلط که گنده و شود و آب او را لازم است و هیچ غلط گنده و نشود تا که  
 زیاد و در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در بحال او

[illegible]





و هرگاه که ما دانه غنیم شود حسب حاجت آنچو در صفر گفته شده قدری گرفته این چیز را  
مرکب باید ساخت او و به هر که به محدله بخورم بخورن خلاصه بخورن نخیل مجنون سپهر  
چرازش بالینوس و مانند آن اینده وقتی است که بی غنوت یعنی بی تب باشد اما اگر  
تب بود قرص گل و قهص خافت و سنجبین بزوری محتدل و عار و گلفند و  
شریت بنور موافق است اما تغیر سودا نیزه بچگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاد بر مقتدا  
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق  
خون چهارم آنکه از احتراق بنم چنانکه از احتراق صفر حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته شود  
سودای غیر طبعی بهانست و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف و رقیق از خلط  
تجلیل رود و باقی کیفیت کرد و پوئی که از منفس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و  
تجلیل جهت آن گفته ایم که اگر خلطی بسبب سردی کیفیت گردد با قهبا را بنما و اجزای سردی  
وی را در عرق عام سودا گویند چنانچه در بنم جوی و بدانند که اگر چه در جوی وجه تسمیه می  
بجس یعنی گچ با قهبا برگست نزد اکثر ارباب بعضی با قهبا قوام نیز جائز داشته اند او و  
مسفوفه محدله سودا ایشان گاه در بان تخم خربزه پنج ملک تخم مردانجیسر متعین  
و مانند آن هر چه گرم تر و پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد و چنانچه  
خرفه و بهدانه و نیارین و مانند آن دالا گرم تر یا تری که مقتدل در عوارت و بهدوت  
باشد او و به هر که به محدله سودا سکنجبین اقیونی انوشدارو مجون مسفوفه قوی  
بود علی مفتح در کثا شریت گاه در بان شریت با انگودا مثال آن و هر که گفته شد  
که در هر باب زحایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا غنیم شود  
این مطبوع نفع دارد در تخم خیار تخم کاسنی تخم کشمش سرکه سیاه و در پنج ملک





[illegible]

و لیکن مخصوص نفع زک باشد کحل انچه میل در چشم کنند بر و او دیر سر که آنها را تیر  
 زده باشند و چشم استعمال نمایند در آنکه لک و ویرنجشک را بسایند و در چشمه بار بر جفت باشند  
 و را که او دیر را بسوزانند تا بوی آن دماغ رسد یا و او آن بعضی و دیر بطل برقی  
 صفتش قضا و آنکه چیزی تر که تند باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی تر که تنگ باشد  
 بدن گذارند آنرا آنکه آنی که در وی او دیر نخته باشند و ظرف کلان اندازند  
 یا را در آن نشاند یا شوی آنکه در آب گرم یا در آبی که در و مینوس و گل خلی و گل  
 شده و با بون و برگ پیر و شال اینها را یا مرکب جو شاییده باشند یا پیای یا بار بگذارد  
 عینکه ناز او در آب بود و در پیای گرم که برای از آنه صمد و بخار و دماغ بخار بر بنداید  
 را بطرف پشت مائل دارند و کشیده و او ده و جانی درشت در پیش گذارند تا بخار آن بر دماغ  
 رسد که بعضی جادیده شده که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده و شوی میک  
 ره پای گرم را نفع دارد و صندل سفید ساییده و شرکه و آب کشنیز تر و گلاب با هم آمیخته  
 نیند و اگر کفنه سازند بهتر است و آنجا که بخوابی باشد سر که نباید آید سخت و اگر گرمی بسیار  
 شد کافور اضاف نمایند و بوسیدن خیار پاره کرده و دیوهای دیگر و گلهای سرد اثر  
 م دارد و آن را که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تر بنیاز آب که دوسه  
 نه کنند شوی میک پیار پیای سرد نفع دارد و خشک عنبر و اریمنی چند سیدستر  
 ل از عرقان شونیز است حسب حاجت هر چه خواهند بخار بر بند تسو ملی بار و که  
 ض گرم و خشک دماغ نفع دارد آب کا مور و عن نیلو فرس یک یک جز و  
 روغن ان و در خرد اگر بجای روغن نیلو فر روغن تخم کدو یا با دام کنند می شاید  
 بجا که بی خوابی باشد روغن خشخاش بهتر است از همه روغنهایست تسو ملی

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side.]*





17

[illegible]

بستن ساقها و امیدن کشاد در جذب ماده از سر قاع مقام پاشویه است بلکه در بعضی وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم و نه کشادن پای را و آب گرم ننهند تا بجزار منجمد باز صحر و کنند فصل در فصد بدانند که فصد استفراغ کلی است یعنی هر قسم خلط و دین بری آید زیر که خون مرکب از دیگر اخلاط است یعنی در رنگها همچنانکه خون می باشد صفرا و بلغم و سودا نیز می باشد با خون مختلط شده و پس هرگاه که رنگ زنند هر چه در رنگهاست با ضرر در استفراغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بری با و دیگر اخلاط که بمخلات تنقیه دیگر که این ففع ندارد و پوشیده و نه آنکه فصد را بهترین است مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشته دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است هرگاه که رنگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور ببنده می توان کرد بمخلات مسلسل که به شرب آن اگر چه ماده غیر مقصود بر آید مصل نتوان کرد پیش از عمل و دوا و اگر کنند ضرر بود سوم آنکه فصد محتاج منبع نیست بمخلات دیگر تنقیه که تقدم نفع دران شرط است و باید دانست که پیش از دوا دوا سال فصد است بعد از آن تا تمام عمر مجرب بشرط آفرینا ففع بمخلات جهامت که بدست شش سال منع کرده اند فایده گاه باشد که غلبه خون مجسم شود و فصد کننده ما خون کمتر گیرند و بدان سبب ماده در حرکت آید و پ آورد و در وقت نزد و فصد باید کرد و هرگاه سهل بدهند و عمل نکند و ضروری بدل و دوا رخ رسد و کرب و خش افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا اموات زهر دار اگر زنده باشند فصد نباید کرد و در غرض غریب تجار که قسمی از کرم است که هنگام رفتن دُم خود بر لبه کشان میرود و از اخلاص دست که چون کسی را بگزیند از برین موخون روان شود فصد بعد از آن ایست باید کرد و فصد کردن در مطلق خون اکثر شخ کرده اند اما آنچه مجرب بر رسیده اگر ماده دُم کثیر باشد

[illegible][illegible]

در سینه بعضی ای ترس سست کرد و باشد البته قصد باید کرد و نشان سست میست  
بعضی ترس از اختلال دفع و ضعف غشی و امثال آن هر چه هست و بیان اوقات قصد کرد  
که کند و کرد که از طول آن چه شد و قول بعضی که علی الاطلاق منع از قصد کرده اند و در نشان  
و اکنون آنچه لازم نیست مذکور شد و کسی را که از قصد غشی می افتاده باشد پیش از قصد شربت لبو  
یا شربت انار ترش و مانند آن و پسند گلاب آید و بعد از قصد چون اندک خون برآید و دست  
بجز جهت گذاردن آن خون باشد و مقصود در اجتناب از وقوعی حرکت فرموده باشد دیگر بسیار  
دو سه بار وقفه کرده بگیرد غلبه کوفشی نشود و سرگاه بعد از قصد غشی افتد بهترین تدبیر افتاده  
فی کنایه این است پرخور و طلق انداخته و دیگر تدبیر مشهور است و در اول آن اسک و آب حل  
و طلق چکانیدن آن دفع و آن روز که قصد کنند غذای فلیظنه بدهند و آنچه در عوام مشهور است  
که حریره و قشول بعد از قصد هر کس میدهند و بجهان آنچه در بعضی اطباء جایز و دلج  
یافته که البته سردی نشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا  
صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را  
در دود و دلی حاجت بیاید و داد و در بنوا را که بیشتر میزند مردم میگردد قیال و کحل  
بسیق جل الذراع ایسم اطل صافن عرق النساء و ابض چادرک قیال را سرد و  
گویند و دوی برابر با هم یعنی زراگشت است و علت های سرد و طایف آن کحل را  
هفت اندام گویند و نهرا بدن خوانند و دوی برابر با هم واقع است علت های همه  
بدن را سفید بخلق برابر و طلی است علت های فرو تر از گردن را که تور و بدن گویند  
سودمند و امراض طبلین را سفید و بدانند که زیر این شریان است و جیدش محسوس  
می شود و احتیاط باید کشود تا پیش و شریان زرد جل الذراع و بعضی و تمارک

[illegible][illegible]









باید موافق همان در اوزان نیز قیلیل نماید اگر مرد غلیظ البته باشد سب آن کثیر فرماید  
 و این نصیفات بر عقل طیبست فائده صفراده سه روز پنجه میشود اگر منفع داده شود  
 بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا ده بران حسب  
 ماده پنجه میگردد و منفع بغم موزدانه برآورده یا زده وانه بادیان نیکو فته و در دم و اگر بادیان  
 روی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که پنج نمک گویند از پوست  
 که بالای دست خراشیده و جو کوپ نموده سه درم شکاغی نیکو فته و در دم  
 پرسیاوشان پنج درم پنجه زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازد چنانچه گفته شد  
 بکافور علی هنت درم این افزوده تناول کنند و اگر کینجین نیز ختم کنند بقدر و توله  
 اعانت تمام کند در منفع اما آنجا که سرفه باشد کینجین باید داد و هرگاه بغم شور باشد و شوری  
 بغم از آفتین صفراده شود و لهذا بضمه آنرا در صفراده اند باید که در منفع وی نیز رعایت  
 کنند و منفعات صفرای منفعات بغم مخلوط سازند و این قاعده در منفع مرکبات یاد دارد  
 و نحو آب در منفع بغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد بتوان داد و اگر آنجا که تب کینه  
 شود و هر چه معدل است منفع است فائده بغم در سه چند ایام منفع صفرای منفع  
 بیاید یعنی در نه روز پنجه میشود از دادن و و ابشر طیکه از جمله اقسام غیب غلیظه  
 و غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که در پنج روز پنجه شود یا در زیاده از نه روز منفع ایجاب  
 ماده و کم و زیاده کردن او بر بردای طیبست منفع سودا پستان بیت دانه عتاق  
 و دانه گاو زبان و در دم بارد و جویوه و در دم پنج نمک سه درم اسطوخودوس و در دم  
 پرسیاوشان و در دم بادیان و در دم شاه تره و در دم مطبوخ ساخته بدهند و جو کینه  
 بقدر مفید یا ترنجبین یا کافور شیرین ساخته و این و اسفنج سودای خالص است

باید موافق همان در اوزان نیز قیلیل نماید اگر مرد غلیظ البته باشد سب آن کثیر فرماید  
 و این نصیفات بر عقل طیبست فائده صفراده سه روز پنجه میشود اگر منفع داده شود  
 بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا ده بران حسب  
 ماده پنجه میگردد و منفع بغم موزدانه برآورده یا زده وانه بادیان نیکو فته و در دم و اگر بادیان  
 روی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که پنج نمک گویند از پوست  
 که بالای دست خراشیده و جو کوپ نموده سه درم شکاغی نیکو فته و در دم  
 پرسیاوشان پنج درم پنجه زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازد چنانچه گفته شد  
 بکافور علی هنت درم این افزوده تناول کنند و اگر کینجین نیز ختم کنند بقدر و توله  
 اعانت تمام کند در منفع اما آنجا که سرفه باشد کینجین باید داد و هرگاه بغم شور باشد و شوری  
 بغم از آفتین صفراده شود و لهذا بضمه آنرا در صفراده اند باید که در منفع وی نیز رعایت  
 کنند و منفعات صفرای منفعات بغم مخلوط سازند و این قاعده در منفع مرکبات یاد دارد  
 و نحو آب در منفع بغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد بتوان داد و اگر آنجا که تب کینه  
 شود و هر چه معدل است منفع است فائده بغم در سه چند ایام منفع صفرای منفع  
 بیاید یعنی در نه روز پنجه میشود از دادن و و ابشر طیکه از جمله اقسام غیب غلیظه  
 و غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که در پنج روز پنجه شود یا در زیاده از نه روز منفع ایجاب  
 ماده و کم و زیاده کردن او بر بردای طیبست منفع سودا پستان بیت دانه عتاق  
 و دانه گاو زبان و در دم بارد و جویوه و در دم پنج نمک سه درم اسطوخودوس و در دم  
 پرسیاوشان و در دم بادیان و در دم شاه تره و در دم مطبوخ ساخته بدهند و جو کینه  
 بقدر مفید یا ترنجبین یا کافور شیرین ساخته و این و اسفنج سودای خالص است

باید موافق همان در اوزان نیز قیلیل نماید اگر مرد غلیظ البته باشد سب آن کثیر فرماید  
 و این نصیفات بر عقل طیبست فائده صفراده سه روز پنجه میشود اگر منفع داده شود  
 بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا ده بران حسب  
 ماده پنجه میگردد و منفع بغم موزدانه برآورده یا زده وانه بادیان نیکو فته و در دم و اگر بادیان  
 روی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که پنج نمک گویند از پوست  
 که بالای دست خراشیده و جو کوپ نموده سه درم شکاغی نیکو فته و در دم  
 پرسیاوشان پنج درم پنجه زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازد چنانچه گفته شد  
 بکافور علی هنت درم این افزوده تناول کنند و اگر کینجین نیز ختم کنند بقدر و توله  
 اعانت تمام کند در منفع اما آنجا که سرفه باشد کینجین باید داد و هرگاه بغم شور باشد و شوری  
 بغم از آفتین صفراده شود و لهذا بضمه آنرا در صفراده اند باید که در منفع وی نیز رعایت  
 کنند و منفعات صفرای منفعات بغم مخلوط سازند و این قاعده در منفع مرکبات یاد دارد  
 و نحو آب در منفع بغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد بتوان داد و اگر آنجا که تب کینه  
 شود و هر چه معدل است منفع است فائده بغم در سه چند ایام منفع صفرای منفع  
 بیاید یعنی در نه روز پنجه میشود از دادن و و ابشر طیکه از جمله اقسام غیب غلیظه  
 و غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که در پنج روز پنجه شود یا در زیاده از نه روز منفع ایجاب  
 ماده و کم و زیاده کردن او بر بردای طیبست منفع سودا پستان بیت دانه عتاق  
 و دانه گاو زبان و در دم بارد و جویوه و در دم پنج نمک سه درم اسطوخودوس و در دم  
 پرسیاوشان و در دم بادیان و در دم شاه تره و در دم مطبوخ ساخته بدهند و جو کینه  
 بقدر مفید یا ترنجبین یا کافور شیرین ساخته و این و اسفنج سودای خالص است









در تب نویسنی قبل از دو هفته قبله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی سے آرد  
پس اگر ضرورتی بلین دی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که  
بروخن با دام چرب نمایند و همراه لعابین یا قنوع اشایی که خرق و متوی جگر باشد  
بدهند که ضرر نخواهد کرد و انشالله تعالی مسهلات بلغم خشم خصل قطره نون یا بهر  
غاریون حبس الیل تر به حیل شک وانه بشنای خوشتر شکاری شمس  
مرکب که اخراج بلغم نماید یا ریه قیتر به سفید الفیل هر یک در سه غار لیون  
اینون هر یک نیم درم خشم خصل نمک هندی هر یک و انگه و نیم کوبند و آب  
بادیان بر سرشند و جل یک شربت سرد کتان را و بداند که غار لیون نباید کوفت  
زیرا که در و سه چیز درشت اند تا من باشد و او زهر است اگر کوفته شود  
ضرر میرساند لذا آرا بفرمال موین می ماند تا اجزای صغیر غار لیون استخراج شود  
و آن جسم غضروفی سی سلاست ماند بالا سه غریال در دس پستوی نیاید قنوع  
دیگر که بلغم بیرون آرد و در تب یا نیز می توان داد و سه نه گفته دفع و در عاب پستان  
هر یک بیت دانه زوفا سه خشک نیلوفر بنفشه پر سیاوشان را از بانه نیکو نشسته  
هر یک سه درم میوز دانه بر آورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه اصل السوس  
خراشیده نیکو نشسته چهار درم در سه غریال آب بچوشان چون یک رطل  
باند صاف نمایند و خیارشه بر زمین گل کنند هر یک ده درم در آن مالند  
و کمر صاف کرده و یک درم روغن با دام اضاف کرده بنوشند سقویکه  
بلغم بر آرد و تر به سپید بروغن با دام چرب کرده و کوفته و بنفشه سه درم  
زنجبیل فوق یک درم نمک سپید نیم درم باب سر و بخورند و اگر بحال  
است

از دایمی که فرستاد دولت که در این  
بکند انداخته شود و اما با ناخوشی  
میکردند و در شود و اما با ناخوشی  
تغییل بپندنی سوخت و اندک  
است در سرم و فک و در دم

درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه

نمک شکر سیاه آینه زرد چمن و دانه نمک و اگر سبک لافسرا ایند نیز روست اما آنجا که  
نمک یا ترید نمزد و نیا شد آب گرم و دهنده مسهل است سودا و ابله کاسه  
ابله سیاه سنای کی با لکله اقیقون اسطوخودوس حجر الاچود و حجر الرزنی آله تسهل  
هر گلب که اسهال سودا نماید یا ریح فیقر اچ درم اقیقون ده درم لاجورد و شسته  
هفت درم حجر الرزنی نه درم مقونی ششم خطل خربق سیاه هریک دو درم سیاه هریک  
اقیون هریک یک درم کوفته و عقیه آب کرفس حب سازند شسته و درم دوم  
نوع دیگر که باز آن اراض سوداوی مخصوص است ابله سیاه ده درم لکله سیاه  
پنج درم اقیقون نه درم سنای کی اسطوخودوس هریک هفت درم گل سرخ چهار درم  
کا و زبان بادرنجبویه هریک سه درم اقیون بادیان هریک دو درم خربق سیاه  
دو دانگ تربسپید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه دم است بچوشانند  
وصاف نمایند و غار اقیون و حجر الرزنی و حجر الاچود و ملح فلفل هریک دو دانگ  
نرم کوفته بنجیه در مطبوخ آیمخته بیا شاسند و اگر قوی تر خواهند ششم خطل و  
صبر مقطری قدر سه اضافه نمایند فاند در مطبوخیکه اقیقون است  
باید که اقیقون را در لکله بسته بدارند و او و بیهوشانند و چون خواهند که فرو  
آرد اقیقون بسته بنیدازند و دوجوش داده فسر و دارند و در آن ببالند  
و پوشیده نماند که خفه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از آنکه  
عمل خفه درین دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر  
میدهد درین مختصر بیان آن نمودیم و دیگر شافه که قائم مقام اوست اختصار  
کردیم هر گاه که سهل و دهنده و عمل نکند باید که شافه تحریک کنند و کدک

نور و بالینوس از کانی زینجه  
گلبت شکر که کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه

نور و بالینوس از کانی زینجه  
گلبت شکر که کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه  
درم ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
مغلیه بیهوده کانی زینجه  
فوق ۱۲ اسفند بیهوده کانی زینجه  
اول زینجه بیهوده کانی زینجه





ناید و شور بای چسب خنک سازد و طماهماه مقلبت خورد پس در حمام یا در خانه  
گرم می کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رگاده بر پشت چشم نهاده بجا  
بریند و راست به نشینند و شکم و کمر گیرند طماهم دهد و کنند و بچشم گفته اند که قی استاد  
و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قمر مده بر سر آرد و بین پیاات قی با سانه  
می آید و باید که بدو قی می کنند باز که فصل با تفتیه مده بماند شود اما بعد از قی اگر وقت گرما  
باشد و قی کنند گرم مزاج بود و چو در وی آب سرد بشویند و دهان آب گرم و یکجین قی  
یا آب گماسه تفرغ نمایند تا طلق پاک کنند از او و تصاعده اما در وقت سردی و بدردم سرد مزاج  
چشم در وی را نیز آب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حلی باید کرد و اگر آب گرم و کک کنند  
کافیت و بعد از قی چون از غرغره خارج شود و بعد یک شمال یا صطکی یک و دم پاک  
با کک آینه میانی شکر به بند و در آب میب بسترند و اگر بجای صطکی گافتند و اطراف فصل  
صغیر دهند و است و هرگاه مازنیات شوری در مده پیدا یزد نوشیدن شور بای مرغ  
فره آنرا ازل میکند و اگر فواق رنج و دها آب گرم جرد جرد به بند و عطسه آورد و اگر در سینه  
دپلو در و خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و اما تدا آن باشد و آب گرم یک  
نماید و طماهم و مضارتی و اگر تاسیه بدانت یافت در طولات و در شرح قانون مجف  
گفته ایم و در اینجا همین قند اکفا گرم پوشیده نماز که در شرائطی آنچه در مقدم گفته  
بر تقدیر است که قی اضطاری نباشد زیرا که در قی اضطاری بلا تامل قی باید کرد و اگر  
چیزی نرم خورد یا نه پس اگر قی بنا بر استلاسه معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود  
از طعام فاسد و اگر عیاذ الله بواسطه شرب سم باشد هر چند مده خالی باشد اما چیزی که  
مناسب چون شیر و رغن و شمال آن که در بخت سم مسطور است نباشند و قی به کک بند

طماهم در وقت قی در حمام یا در خانه گرم می کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رگاده بر پشت چشم نهاده بجا بریند و راست به نشینند و شکم و کمر گیرند طماهم دهد و کنند و بچشم گفته اند که قی استاد و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قمر مده بر سر آرد و بین پیاات قی با سانه می آید و باید که بدو قی می کنند باز که فصل با تفتیه مده بماند شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کنند گرم مزاج بود و چو در وی آب سرد بشویند و دهان آب گرم و یکجین قی یا آب گماسه تفرغ نمایند تا طلق پاک کنند از او و تصاعده اما در وقت سردی و بدردم سرد مزاج چشم در وی را نیز آب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حلی باید کرد و اگر آب گرم و کک کنند کافیت و بعد از قی چون از غرغره خارج شود و بعد یک شمال یا صطکی یک و دم پاک با کک آینه میانی شکر به بند و در آب میب بسترند و اگر بجای صطکی گافتند و اطراف فصل صغیر دهند و است و هرگاه مازنیات شوری در مده پیدا یزد نوشیدن شور بای مرغ فره آنرا ازل میکند و اگر فواق رنج و دها آب گرم جرد جرد به بند و عطسه آورد و اگر در سینه دپلو در و خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و اما تدا آن باشد و آب گرم یک نماید و طماهم و مضارتی و اگر تاسیه بدانت یافت در طولات و در شرح قانون مجف گفته ایم و در اینجا همین قند اکفا گرم پوشیده نماز که در شرائطی آنچه در مقدم گفته بر تقدیر است که قی اضطاری نباشد زیرا که در قی اضطاری بلا تامل قی باید کرد و اگر چیزی نرم خورد یا نه پس اگر قی بنا بر استلاسه معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذ الله بواسطه شرب سم باشد هر چند مده خالی باشد اما چیزی که مناسب چون شیر و رغن و شمال آن که در بخت سم مسطور است نباشند و قی به کک بند

طماهم در وقت قی در حمام یا در خانه گرم می کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رگاده بر پشت چشم نهاده بجا بریند و راست به نشینند و شکم و کمر گیرند طماهم دهد و کنند و بچشم گفته اند که قی استاد و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قمر مده بر سر آرد و بین پیاات قی با سانه می آید و باید که بدو قی می کنند باز که فصل با تفتیه مده بماند شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کنند گرم مزاج بود و چو در وی آب سرد بشویند و دهان آب گرم و یکجین قی یا آب گماسه تفرغ نمایند تا طلق پاک کنند از او و تصاعده اما در وقت سردی و بدردم سرد مزاج چشم در وی را نیز آب گرم باید شست و تفرغ به یکجین حلی باید کرد و اگر آب گرم و کک کنند کافیت و بعد از قی چون از غرغره خارج شود و بعد یک شمال یا صطکی یک و دم پاک با کک آینه میانی شکر به بند و در آب میب بسترند و اگر بجای صطکی گافتند و اطراف فصل صغیر دهند و است و هرگاه مازنیات شوری در مده پیدا یزد نوشیدن شور بای مرغ فره آنرا ازل میکند و اگر فواق رنج و دها آب گرم جرد جرد به بند و عطسه آورد و اگر در سینه دپلو در و خیزد و نفخ گیرد و رغن گل یا رغن بابونه و اما تدا آن باشد و آب گرم یک نماید و طماهم و مضارتی و اگر تاسیه بدانت یافت در طولات و در شرح قانون مجف گفته ایم و در اینجا همین قند اکفا گرم پوشیده نماز که در شرائطی آنچه در مقدم گفته بر تقدیر است که قی اضطاری نباشد زیرا که در قی اضطاری بلا تامل قی باید کرد و اگر چیزی نرم خورد یا نه پس اگر قی بنا بر استلاسه معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذ الله بواسطه شرب سم باشد هر چند مده خالی باشد اما چیزی که مناسب چون شیر و رغن و شمال آن که در بخت سم مسطور است نباشند و قی به کک بند







نیز متوی است و فائده او به متوی به سر و اول مرقوم شده اند و عقب آن گرم  
و جهت اتیان و داسه گرم از آنجا که شروع شده اند نخستین و دوا بگرم مملود  
شده است **فصل ۴** در غذیه که بر بعضیان توان و ادب حاجت اسفید باج  
طعام است که بحر وی مزاج نیز دهند و طبعش آنست که گوشت را به مصالح گرم  
و بی ترشی پزند و شور بای بکار بر نهاده و شیر غذا بسیار موافق است و اما مرض حاره  
توان داد که هم دواست و هم غذا طبعش آنست که آب چهار خند جو باشد و طبعش سرد  
است و اگر سخت جدا بریان سازند پس مطبوع نمایند شکم قبض کند و اگر اما را شیر  
محض گویند و اگر در اما شیر خراب و سپستان و مانند آن چیزها به طبع پزند و اما شیر  
در بر نماند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در اما شیر توان بخت و قطعا اما شیر  
یا سکنجبین جمع نمایند و در وقت قرص گوشت که همراه مسکه و بقول و ابا بریزند و قریب  
با عدال است مصحح قریبی است که از کبر و تر و بچه بخت باشد و نیز باج شور بای گوشت که اند  
سرکه و از نو که خشک پزند و زعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آینه و اما مرض که به  
راس و دار و مقاله سوم در بیان امراض و علاج آن داین مقاله مشتمل است بر چند  
باب و هر باب تخصص است بر چند فصل **باب اول** در امراض راس یعنی سیاه ساسه سر  
**فصل اول** در صلع یعنی در سردی اگر از خون باشد قصد قیال کنند یا پس سر حیات  
و شربت لیونوشانند و بعد بر آردن خون اگر طبع قبض باشد بقوع حایض یا لیونوشانند  
طبع بکشایند و بعد لک خون بکار برند و اگر از صفرا باشد مصلحات صفر دهند و مصلحات وی دلاوه  
بسهلالت وی محقق کنند و صندل سفید بکشنند تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد قصد ل  
وی نمایند و بایان بقدر حاجت جو شانند و شهد آینه به دهند و در خون قطره سر سبز اند و

نیز متوی است و فائده او به متوی به سر و اول مرقوم شده اند و عقب آن گرم  
و جهت اتیان و داسه گرم از آنجا که شروع شده اند نخستین و دوا بگرم مملود  
شده است فصل ۴ در غذیه که بر بعضیان توان و ادب حاجت اسفید باج  
طعام است که بحر وی مزاج نیز دهند و طبعش آنست که گوشت را به مصالح گرم  
و بی ترشی پزند و شور بای بکار بر نهاده و شیر غذا بسیار موافق است و اما مرض حاره  
توان داد که هم دواست و هم غذا طبعش آنست که آب چهار خند جو باشد و طبعش سرد  
است و اگر سخت جدا بریان سازند پس مطبوع نمایند شکم قبض کند و اگر اما را شیر  
محض گویند و اگر در اما شیر خراب و سپستان و مانند آن چیزها به طبع پزند و اما شیر  
در بر نماند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در اما شیر توان بخت و قطعا اما شیر  
یا سکنجبین جمع نمایند و در وقت قرص گوشت که همراه مسکه و بقول و ابا بریزند و قریب  
با عدال است مصحح قریبی است که از کبر و تر و بچه بخت باشد و نیز باج شور بای گوشت که اند  
سرکه و از نو که خشک پزند و زعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آینه و اما مرض که به  
راس و دار و مقاله سوم در بیان امراض و علاج آن داین مقاله مشتمل است بر چند  
باب و هر باب تخصص است بر چند فصل باب اول در امراض راس یعنی سیاه ساسه سر  
فصل اول در صلع یعنی در سردی اگر از خون باشد قصد قیال کنند یا پس سر حیات  
و شربت لیونوشانند و بعد بر آردن خون اگر طبع قبض باشد بقوع حایض یا لیونوشانند  
طبع بکشایند و بعد لک خون بکار برند و اگر از صفرا باشد مصلحات صفر دهند و مصلحات وی دلاوه  
بسهلالت وی محقق کنند و صندل سفید بکشنند تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد قصد ل  
وی نمایند و بایان بقدر حاجت جو شانند و شهد آینه به دهند و در خون قطره سر سبز اند و  
نیز متوی است و فائده او به متوی به سر و اول مرقوم شده اند و عقب آن گرم  
و جهت اتیان و داسه گرم از آنجا که شروع شده اند نخستین و دوا بگرم مملود  
شده است فصل ۴ در غذیه که بر بعضیان توان و ادب حاجت اسفید باج  
طعام است که بحر وی مزاج نیز دهند و طبعش آنست که گوشت را به مصالح گرم  
و بی ترشی پزند و شور بای بکار بر نهاده و شیر غذا بسیار موافق است و اما مرض حاره  
توان داد که هم دواست و هم غذا طبعش آنست که آب چهار خند جو باشد و طبعش سرد  
است و اگر سخت جدا بریان سازند پس مطبوع نمایند شکم قبض کند و اگر اما را شیر  
محض گویند و اگر در اما شیر خراب و سپستان و مانند آن چیزها به طبع پزند و اما شیر  
در بر نماند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در اما شیر توان بخت و قطعا اما شیر  
یا سکنجبین جمع نمایند و در وقت قرص گوشت که همراه مسکه و بقول و ابا بریزند و قریب  
با عدال است مصحح قریبی است که از کبر و تر و بچه بخت باشد و نیز باج شور بای گوشت که اند  
سرکه و از نو که خشک پزند و زعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آینه و اما مرض که به  
راس و دار و مقاله سوم در بیان امراض و علاج آن داین مقاله مشتمل است بر چند  
باب و هر باب تخصص است بر چند فصل باب اول در امراض راس یعنی سیاه ساسه سر  
فصل اول در صلع یعنی در سردی اگر از خون باشد قصد قیال کنند یا پس سر حیات  
و شربت لیونوشانند و بعد بر آردن خون اگر طبع قبض باشد بقوع حایض یا لیونوشانند  
طبع بکشایند و بعد لک خون بکار برند و اگر از صفرا باشد مصلحات صفر دهند و مصلحات وی دلاوه  
بسهلالت وی محقق کنند و صندل سفید بکشنند تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد قصد ل  
وی نمایند و بایان بقدر حاجت جو شانند و شهد آینه به دهند و در خون قطره سر سبز اند و



لن تخلص من قاتل  
معدن الكبريت من كركم  
قائمة من قاتل  
جود حليتي من طيب  
تسليتي من قاتل  
كردن حليتي من طيب  
تسليتي من قاتل

در آمدن بیم از مینی یا از گوش در بارهاست سرخ و دست فصل ۲ در سرام نیمی آغاس  
که در پرده ای می آید در جرم و داغ واقع شود و وی اگر از خون باشد میار خندان بود و اگر از  
صفرا باشد بخود تر شود و اگر از بلغم باشد چران دست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود  
و سرام از سودا که گرفته و هم علامات که بر خلط مخصوص است شاہ بر است و دومی که از بلغم  
و صفراوی را قرا نیکس خالص و بلغمی را البش خصل گویند و باید دانست که در دومی و صفراوی  
تب سخت گرم می باشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و بپایان و عدم هوش در جلد لازم و علاقه اش  
از مجبث صداع روشن شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند  
و حجامت سابقین با شرط دفعی و بی شرط در غیره فنی نافع ترین تدبیر است و احتمال  
نخاله اسرع و داغ را مالیدن و لبستن پایها در جذب بخار بنایت سودمند و در مجبث هوان  
و ماغینه پاشویه به سرور و با جلد در سرام فصل بعد مجمل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار  
روز نگذارد در صفراوی نیز تفصداً کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسبز مرکب با خون می باشد  
و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز تفصداً تجویز کرده اند اگر مانع قوی نباشد و در تجرب  
نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فاده بپایان و یاد و گوی و جستن آن که از لوازم سرام  
است گاهی بی دردم داغ تیره ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و جستن آن  
مشهود میشود که وقت شدت مرض احتمال در داغ می افتد و هنگام راحت بخیر می باشد و  
این حالت را سرام غیر حقیقی گویند زیرا که درم داغ را عوارض لازم می باشد تا انقضای آن علاج  
این سرام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تقویت دماغ کوشیدن فصل ۳ در سرام  
و این مرضیت که کبارگی واقع شود و آدمی مجبور حرکت گردد و مانند خستیا نشسته یا ایستاده بجزرگی  
که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در مخرج داغ سده آرد و یکبارگی

لن تخلص من قاتل  
معدن الكبريت من كركم  
قائمة من قاتل  
جود حليتي من طيب  
تسليتي من قاتل  
كردن حليتي من طيب  
تسليتي من قاتل

در آمدن بیم از مینی یا از گوش در بارهاست سرخ و دست فصل ۲ در سرام نیمی آغاس  
که در پرده ای می آید در جرم و داغ واقع شود و وی اگر از خون باشد میار خندان بود و اگر از  
صفرا باشد بخود تر شود و اگر از بلغم باشد چران دست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود  
و سرام از سودا که گرفته و هم علامات که بر خلط مخصوص است شاہ بر است و دومی که از بلغم  
و صفراوی را قرا نیکس خالص و بلغمی را البش خصل گویند و باید دانست که در دومی و صفراوی  
تب سخت گرم می باشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و بپایان و عدم هوش در جلد لازم و علاقه اش  
از مجبث صداع روشن شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند  
و حجامت سابقین با شرط دفعی و بی شرط در غیره فنی نافع ترین تدبیر است و احتمال  
نخاله اسرع و داغ را مالیدن و لبستن پایها در جذب بخار بنایت سودمند و در مجبث هوان  
و ماغینه پاشویه به سرور و با جلد در سرام فصل بعد مجمل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار  
روز نگذارد در صفراوی نیز تفصداً کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسبز مرکب با خون می باشد  
و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز تفصداً تجویز کرده اند اگر مانع قوی نباشد و در تجرب  
نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فاده بپایان و یاد و گوی و جستن آن که از لوازم سرام  
است گاهی بی دردم داغ تیره ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و جستن آن  
مشهود میشود که وقت شدت مرض احتمال در داغ می افتد و هنگام راحت بخیر می باشد و  
این حالت را سرام غیر حقیقی گویند زیرا که درم داغ را عوارض لازم می باشد تا انقضای آن علاج  
این سرام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تقویت دماغ کوشیدن فصل ۳ در سرام  
و این مرضیت که کبارگی واقع شود و آدمی مجبور حرکت گردد و مانند خستیا نشسته یا ایستاده بجزرگی  
که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در مخرج داغ سده آرد و یکبارگی

لن تخلص من قاتل  
معدن الكبريت من كركم  
قائمة من قاتل  
جود حليتي من طيب  
تسليتي من قاتل  
كردن حليتي من طيب  
تسليتي من قاتل

























نیز که بپایان روی منبر من  
 نایب ماس در سنگ باجه  
 کفایت در کسب یک است  
 نوزده صفت از کتب  
 بکار آمد که در کتب  
 و فکایت که در کتب  
 فکایت که در کتب  
 فکایت که در کتب  
 فکایت که در کتب  
 فکایت که در کتب

و اگر خوب نباشد بیل یا پس مانند علاج حقیه نماید و بهترین سبقات قصد رگ بفصل  
 است بعد رگ چشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که بیل رقیق بود شاف و دنیا کرشند  
 و در بیل غلیظ شاف آخر با سلیق و در یا پس قبل از اکمال و بعد از استقام  
 لازم شناسند و اگر رد بیل لاحق شود نوا و دیگر گرم استحال نمایند و او بر سر و  
 بر است فراخ و جذب ماده قناعت کنند و زود و بیست و مرغ بر پشت چشم گذارند که هرگز  
 نفع دارد و اگر بدافانل شود قطع نمایند یعنی بر دارند و میرند بطریق که معروف است  
 نزد کمالان فصل ۶ در افتخار طمعه یعنی بر رسیدن طمعه و فسق در درم و افغان  
 آنت که ماده درم در جزو خصوصیات میکند و افتخار در عطل عضو پیدا آید پس  
 یعنی بر سبیل مجاز درم را بر افتخار نیز اطلاق میکنند باجمله افتخار اگر از رگ باشد  
 علامتش آنت که دفعه پیدا بدخت و گوشه چشم سوزش مانند انگه از گزینش  
 و باگس میشود و ظاهر گردد و اگر از لثیم باشد بد ریح افتد و در و چندان کند و چون آفتاب  
 غمزه کند اثر غمزه بر باغ اگر ماده غلیظ بود اما اگر رانی بود اثر غمزه نماند علاج حقیه  
 حسب الماده نمایند و بعد بر رمد بارد و جرم نمایند و در ریح سوزش و دا کنند  
 که در اکثر خود بخود ازل شود و فصل ۸ در مکه المسموم یعنی خاریدن لثیم درین بسیار باشد  
 که پاک میرسد و شود و ارایش گردد علاج از لثیم شود و نیز بر همینند و ذوقیه  
 انقبض و سهل نمایند و جت بر قصبه بسایند و سیاهی او در چشم بماند و چشم  
 دومی باب گرم می شسته باشد فصل ۸ در لثیم لثیمه و آن گوشه نرم است  
 که اکثر در بوی که باشد و بافتد علاج حقیه فرمایند و غلات پس دستکاری نمایند  
 فصل ۹ در وود لثیمه و آن شور و صلب است سرد یا سیاه که در چشم

و اگر خوب نباشد بیل یا پس مانند علاج حقیه نماید و بهترین سبقات قصد رگ بفصل  
 است بعد رگ چشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که بیل رقیق بود شاف و دنیا کرشند  
 و در بیل غلیظ شاف آخر با سلیق و در یا پس قبل از اکمال و بعد از استقام  
 لازم شناسند و اگر رد بیل لاحق شود نوا و دیگر گرم استحال نمایند و او بر سر و  
 بر است فراخ و جذب ماده قناعت کنند و زود و بیست و مرغ بر پشت چشم گذارند که هرگز  
 نفع دارد و اگر بدافانل شود قطع نمایند یعنی بر دارند و میرند بطریق که معروف است  
 نزد کمالان فصل ۶ در افتخار طمعه یعنی بر رسیدن طمعه و فسق در درم و افغان  
 آنت که ماده درم در جزو خصوصیات میکند و افتخار در عطل عضو پیدا آید پس  
 یعنی بر سبیل مجاز درم را بر افتخار نیز اطلاق میکنند باجمله افتخار اگر از رگ باشد  
 علامتش آنت که دفعه پیدا بدخت و گوشه چشم سوزش مانند انگه از گزینش  
 و باگس میشود و ظاهر گردد و اگر از لثیم باشد بد ریح افتد و در و چندان کند و چون آفتاب  
 غمزه کند اثر غمزه بر باغ اگر ماده غلیظ بود اما اگر رانی بود اثر غمزه نماند علاج حقیه  
 حسب الماده نمایند و بعد بر رمد بارد و جرم نمایند و در ریح سوزش و دا کنند  
 که در اکثر خود بخود ازل شود و فصل ۸ در مکه المسموم یعنی خاریدن لثیم درین بسیار باشد  
 که پاک میرسد و شود و ارایش گردد علاج از لثیم شود و نیز بر همینند و ذوقیه  
 انقبض و سهل نمایند و جت بر قصبه بسایند و سیاهی او در چشم بماند و چشم  
 دومی باب گرم می شسته باشد فصل ۸ در لثیم لثیمه و آن گوشه نرم است  
 که اکثر در بوی که باشد و بافتد علاج حقیه فرمایند و غلات پس دستکاری نمایند  
 فصل ۹ در وود لثیمه و آن شور و صلب است سرد یا سیاه که در چشم

و اگر خوب نباشد بیل یا پس مانند علاج حقیه نماید و بهترین سبقات قصد رگ بفصل  
 است بعد رگ چشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که بیل رقیق بود شاف و دنیا کرشند  
 و در بیل غلیظ شاف آخر با سلیق و در یا پس قبل از اکمال و بعد از استقام  
 لازم شناسند و اگر رد بیل لاحق شود نوا و دیگر گرم استحال نمایند و او بر سر و  
 بر است فراخ و جذب ماده قناعت کنند و زود و بیست و مرغ بر پشت چشم گذارند که هرگز  
 نفع دارد و اگر بدافانل شود قطع نمایند یعنی بر دارند و میرند بطریق که معروف است  
 نزد کمالان فصل ۶ در افتخار طمعه یعنی بر رسیدن طمعه و فسق در درم و افغان  
 آنت که ماده درم در جزو خصوصیات میکند و افتخار در عطل عضو پیدا آید پس  
 یعنی بر سبیل مجاز درم را بر افتخار نیز اطلاق میکنند باجمله افتخار اگر از رگ باشد  
 علامتش آنت که دفعه پیدا بدخت و گوشه چشم سوزش مانند انگه از گزینش  
 و باگس میشود و ظاهر گردد و اگر از لثیم باشد بد ریح افتد و در و چندان کند و چون آفتاب  
 غمزه کند اثر غمزه بر باغ اگر ماده غلیظ بود اما اگر رانی بود اثر غمزه نماند علاج حقیه  
 حسب الماده نمایند و بعد بر رمد بارد و جرم نمایند و در ریح سوزش و دا کنند  
 که در اکثر خود بخود ازل شود و فصل ۸ در مکه المسموم یعنی خاریدن لثیم درین بسیار باشد  
 که پاک میرسد و شود و ارایش گردد علاج از لثیم شود و نیز بر همینند و ذوقیه  
 انقبض و سهل نمایند و جت بر قصبه بسایند و سیاهی او در چشم بماند و چشم  
 دومی باب گرم می شسته باشد فصل ۸ در لثیم لثیمه و آن گوشه نرم است  
 که اکثر در بوی که باشد و بافتد علاج حقیه فرمایند و غلات پس دستکاری نمایند  
 فصل ۹ در وود لثیمه و آن شور و صلب است سرد یا سیاه که در چشم

کرم در معده را ماساژ ده  
چون که در معده مسلول شود  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان

مغیاض است چنانچه که دم شش بندی  
کرم در معده را ماساژ ده  
چون که در معده مسلول شود  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان

پایه و اکثر مدوق افتد علل خفیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده و دود بکند  
و چون رفاند بکتاب ترک کرده بر نهند زائل شود بے تدبیر دیگر **فصل ۱۰** در مسه بینی  
بیلان انگ انگ اگر گرمی بود مسه بکشد و اگر از سردی باشد با سلیقون و اگر از خفیه  
عقل چشم بود خسته بپایه زد و سوخته و نمک هندی و از و هر سه سادی کو قه خسته  
بکشد و آنجا که در هر آنک زمان قطرات اشک بر آید و منقطع گردد آنرا بوالسین بماندند بپایه  
تفتیه بدن است پس او و به اشک او و کلل چون با سلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در رفت  
عین حسب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تفتیه نمایند و اگر بے ماده باشد تو تیار و سوز  
هر در ده بکشد و کاسنی ترکیب کند و بر دهن کل ضا نمایند و کافور اخاض اثر تمام دارد **فصل ۱۲**  
در قذی بینی چغیری در چشم افتاد و هرگاه بماند که چغری در چشم افتاده قطعا چشم را  
نماند زیرا که اگر شش درشت بود در چشم فرو آید و از مالیدن تدبیر آنست که چشم با آب گرم  
بشویند و شیر زنان چکانند و آنچ بر می باشد چنبه یا کسه بر دهنند و اگر غاص بود بدین تدبیر  
نه بر آید نشاسته باریک سازند و در چشم بزنند و ز ماسه بدارند تا قذی در ششاسته  
آید و از چشم تعلق بگذارد و سپس بر چشم بگیرند و اگر قذی جانور بے باشد خرد که  
اکثر در چشم می افتد و بر قرصه می آید و بزوباید که طین فارسه سسج که بنارسه  
از آگل سه شوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند  
تا حیوان جان آلوده شده از حد جدا شود و پس به چوبه بیرون آرند یا با بنوبه که مسه چشم را  
بود بر بند در چشم بکشد و چشم آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلوی سیل  
بنوبه بکشد تا آنکه بنوبه بکشد و اصلها بکشد پس بر دارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن  
تشتبث کرده باشد در چشم بآب بکشد مخصوص باین کارست یا بهر مصل که توان

کرم در معده را ماساژ ده  
چون که در معده مسلول شود  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان  
مغیاض است چنانچه که دم شش بندی  
کرم در معده را ماساژ ده  
چون که در معده مسلول شود  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان

بناشته که در معده از بوالسین  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان  
مغیاض است چنانچه که دم شش بندی  
کرم در معده را ماساژ ده  
چون که در معده مسلول شود  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان

چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان  
مغیاض است چنانچه که دم شش بندی  
کرم در معده را ماساژ ده  
چون که در معده مسلول شود  
فوقه را در پیشانی از بیک  
یک در دم را در دوش  
از هر یک یک بند  
و یا دو بند از بیک  
و نیز چنانچه در دست  
کوتاه بکنی در دستمال  
باید بخت سرگردان









چون چشم و گیس و در آن یافتند که این سه گونه است یک مقدس تر از المار دوم بنار مسدود  
فاسا و طبقات و رطوبات سوم دکای مس بصیرتشان نزول المار بقای آنست و اگر چه  
افزودن اکثر و یک چشم بودن علائش با خواند دیگر در نزول المار گفتند آیه و نشان  
بنار مسدود از طاعت و کثرت خیال در غلو مسدود و پیری آن و علامت فاسا و طبقات و رطوبات  
از کون اجزای چشم و قدم امراض عین پوشیده نیست علاج مقلط ماده و تفتیر  
اجزای چشم حسب سبب و نشان دکای حس سلاستی بصارت و دکای داغ است  
و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بنار مسدود بدن و اجسام صغیر  
که در هوانش است می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر متعارف و تشویش  
میشود جهت نگه داری و نگه داری و دهن فصل ۲ در نزول المار یعنی فرود  
آمدن آب در چشم و این رطوبت است که اندک اندک یا یکبارگی از سه فرود آید و در چشم  
عنبیه یا استرس پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقب را در گیر و بصارت باطل شود اگر  
بعضی از ثقب کشوف بود و بان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگر چه همه  
ثقب را در گیر و لیکن منع رویت تمام نمیکند و بنابر رقت و این قسم را  
منتشر رقیق گویند و علامت نزول المار بعد نزول تمام از ثقب هر دو یک  
و بطلان بصیر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راحه روز افزون توان یافت  
علاج در ابتدا سه وقت داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ بخت  
باید تا رنگ میوز و بعد و این سه روز حرام مقربا لست بعد و پنبه بر و عن کجند  
اتمیخته گذارند و هر چند که داغ بتراید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع  
پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از الیدن چشم متع سه شود





در وقت که چشم را می کشند و اگر از سبب دیگر بود و حسب آن که در کار  
 است و اگر در نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج پذیرد و اما  
 جهت حفظ باقی در زمانه رطوبت باشند و کل جواهر کاربرد **فصل ۳۱** در ذهاب  
 بصر و جلوس مطلقه یعنی رقتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر  
 نور کم شده باشد یا بیضیه پیدا گشته یا سلیقون کشند و او دویه و اندویه لطیفه کاربرد و اگر  
 و نمه بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آورند و بر روشنائی افتد  
 و اگر در وجود غذا نماند **فصل ۳۲** در غش یعنی اگر روزانه بصارت ضعیف شود  
 و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت تسویه اجخان و طبقات ما چشم را قوت  
 دهان در غش بقیه میکشد **فصل ۳۳** در قورقونی کمال و ضعف که در بصر افتد و اگر  
 نظر کردن برب یا روشنائی علل آن خرقه سیاه بر وجه او بپوشانند و لباس و اسب  
 سازند و شیر در چشم و او را دم خاصه که گوشت چشم نهاده و در قورقونی را شش  
 تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازم است علاج  
 در تطیب گوشند و اگر رسیده باشد تقیه و نفع نیز بپوشانند **فصل ۳۵** در غش  
 یعنی دیدن بجان شمع خوش نیاید اگر گرم شدن روح افتد ملاجش تطریب و  
 بریدست و اگر بپارده دهد و جز آن افتد با ناله سبب گوشند فاده و در بیان حروف  
 چشم با که مزاج اصلی خاصه چشم گرم و ترست و اگر نه چنان بود مزاج خاصه باشد  
 گرمی چشم سرعت حرکت او کم و درگاه حرارت طس و حرمت لون او دست و نشان سردی  
 ضد این و نشان تری چشم بسیاری چو که داشت و است و بزرگ چشم و نشان خشکی ضد این  
 و تری چشم سیاه افرون از همه اینهاست لهذا نزول المار و دیگر عطشهای بخاری در چشم سیاه

در وقت که چشم را می کشند و اگر از سبب دیگر بود و حسب آن که در کار  
 است و اگر در نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج پذیرد و اما  
 جهت حفظ باقی در زمانه رطوبت باشند و کل جواهر کاربرد **فصل ۳۱** در ذهاب  
 بصر و جلوس مطلقه یعنی رقتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر  
 نور کم شده باشد یا بیضیه پیدا گشته یا سلیقون کشند و او دویه و اندویه لطیفه کاربرد و اگر  
 و نمه بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آورند و بر روشنائی افتد  
 و اگر در وجود غذا نماند **فصل ۳۲** در غش یعنی اگر روزانه بصارت ضعیف شود  
 و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت تسویه اجخان و طبقات ما چشم را قوت  
 دهان در غش بقیه میکشد **فصل ۳۳** در قورقونی کمال و ضعف که در بصر افتد و اگر  
 نظر کردن برب یا روشنائی علل آن خرقه سیاه بر وجه او بپوشانند و لباس و اسب  
 سازند و شیر در چشم و او را دم خاصه که گوشت چشم نهاده و در قورقونی را شش  
 تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازم است علاج  
 در تطیب گوشند و اگر رسیده باشد تقیه و نفع نیز بپوشانند **فصل ۳۵** در غش  
 یعنی دیدن بجان شمع خوش نیاید اگر گرم شدن روح افتد ملاجش تطریب و  
 بریدست و اگر بپارده دهد و جز آن افتد با ناله سبب گوشند فاده و در بیان حروف  
 چشم با که مزاج اصلی خاصه چشم گرم و ترست و اگر نه چنان بود مزاج خاصه باشد  
 گرمی چشم سرعت حرکت او کم و درگاه حرارت طس و حرمت لون او دست و نشان سردی  
 ضد این و نشان تری چشم بسیاری چو که داشت و است و بزرگ چشم و نشان خشکی ضد این  
 و تری چشم سیاه افرون از همه اینهاست لهذا نزول المار و دیگر عطشهای بخاری در چشم سیاه

در وقت که چشم را می کشند و اگر از سبب دیگر بود و حسب آن که در کار  
 است و اگر در نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج پذیرد و اما  
 جهت حفظ باقی در زمانه رطوبت باشند و کل جواهر کاربرد **فصل ۳۱** در ذهاب  
 بصر و جلوس مطلقه یعنی رقتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر  
 نور کم شده باشد یا بیضیه پیدا گشته یا سلیقون کشند و او دویه و اندویه لطیفه کاربرد و اگر  
 و نمه بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آورند و بر روشنائی افتد  
 و اگر در وجود غذا نماند **فصل ۳۲** در غش یعنی اگر روزانه بصارت ضعیف شود  
 و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت تسویه اجخان و طبقات ما چشم را قوت  
 دهان در غش بقیه میکشد **فصل ۳۳** در قورقونی کمال و ضعف که در بصر افتد و اگر  
 نظر کردن برب یا روشنائی علل آن خرقه سیاه بر وجه او بپوشانند و لباس و اسب  
 سازند و شیر در چشم و او را دم خاصه که گوشت چشم نهاده و در قورقونی را شش  
 تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازم است علاج  
 در تطیب گوشند و اگر رسیده باشد تقیه و نفع نیز بپوشانند **فصل ۳۵** در غش  
 یعنی دیدن بجان شمع خوش نیاید اگر گرم شدن روح افتد ملاجش تطریب و  
 بریدست و اگر بپارده دهد و جز آن افتد با ناله سبب گوشند فاده و در بیان حروف  
 چشم با که مزاج اصلی خاصه چشم گرم و ترست و اگر نه چنان بود مزاج خاصه باشد  
 گرمی چشم سرعت حرکت او کم و درگاه حرارت طس و حرمت لون او دست و نشان سردی  
 ضد این و نشان تری چشم بسیاری چو که داشت و است و بزرگ چشم و نشان خشکی ضد این  
 و تری چشم سیاه افرون از همه اینهاست لهذا نزول المار و دیگر عطشهای بخاری در چشم سیاه

















در هرب الاذن یعنی که حق در خریدن گوش از آواز قوی علاج بقوت دماغ گوشت  
باغذیه و ادویه مقویه و شوم باب ۵ در امراض افت بینی بینی بران که در پنج بینی و در  
است یک دماغ پیرو و در یک جلق فصل ۱۰ در چشم بینی بطالان شامه پیش  
اگر از بر آمدن گوشت زائده بود و در جوی آنرا بواسطه الانف گویند و جدا بسایند و اگر حدوث  
دوم یا وقوع سده بود از خطا آنچه لازم هر خطاست معلوم میشود و اگر از سود مزاج  
سافرج بود نشان حار و بار و ظاهر است و تا بر آمدن ماده ضربه در علاج حسب سبب  
تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب پیوستن یا تشنج کتسه علاج  
پذیرد فصل ۱۱ در فساد ششم یعنی در حس بویایی فورا افتد با وجود آمدن بوی  
و این سه گونه است یکی آنکه هر دماغ را بیک رایحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز  
بویهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بویها شمیده شود و بعضی و این از دو چیز  
خالی نباشد یا آنکه خوش بوی محسوس شود فقط و بدو نیز باریکس علاج متعین  
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعد از آنجا که خوش بوی محسوس  
می شود فقط چند نسیط کنند و آنجا که بدوی ششم میشود و مشک در بینی چکانند اگر  
بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان در اول مشک و در ثانی چند فصل سه در بواسطه الانف  
یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زولونند و سئل که هند کس از آن  
زنجار و اشتنان قصارین مره سه برابر مرهم ساخته و فیکه بدان آلوده بر آن گذارند  
تا بر واید و اگر سودمند قطع نمایند پس با برشته بومون گره دار که از بینی نبوی  
خلق در سه آوند و آنرا میکشند تا فروئی زود و ده شود و بعد از آنکه مرهم اسفنج  
استمال نمایند فصل ۱۲ در فساد الانف علاج متعین نمایند و آنجا که صلاحیت

در هرب الاذن یعنی که حق در خریدن گوش از آواز قوی علاج بقوت دماغ گوشت  
باغذیه و ادویه مقویه و شوم باب ۵ در امراض افت بینی بینی بران که در پنج بینی و در  
است یک دماغ پیرو و در یک جلق فصل ۱۰ در چشم بینی بطالان شامه پیش  
اگر از بر آمدن گوشت زائده بود و در جوی آنرا بواسطه الانف گویند و جدا بسایند و اگر حدوث  
دوم یا وقوع سده بود از خطا آنچه لازم هر خطاست معلوم میشود و اگر از سود مزاج  
سافرج بود نشان حار و بار و ظاهر است و تا بر آمدن ماده ضربه در علاج حسب سبب  
تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب پیوستن یا تشنج کتسه علاج  
پذیرد فصل ۱۱ در فساد ششم یعنی در حس بویایی فورا افتد با وجود آمدن بوی  
و این سه گونه است یکی آنکه هر دماغ را بیک رایحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز  
بویهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بویها شمیده شود و بعضی و این از دو چیز  
خالی نباشد یا آنکه خوش بوی محسوس شود فقط و بدو نیز باریکس علاج متعین  
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعد از آنجا که خوش بوی محسوس  
می شود فقط چند نسیط کنند و آنجا که بدوی ششم میشود و مشک در بینی چکانند اگر  
بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان در اول مشک و در ثانی چند فصل سه در بواسطه الانف  
یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زولونند و سئل که هند کس از آن  
زنجار و اشتنان قصارین مره سه برابر مرهم ساخته و فیکه بدان آلوده بر آن گذارند  
تا بر واید و اگر سودمند قطع نمایند پس با برشته بومون گره دار که از بینی نبوی  
خلق در سه آوند و آنرا میکشند تا فروئی زود و ده شود و بعد از آنکه مرهم اسفنج  
استمال نمایند فصل ۱۲ در فساد الانف علاج متعین نمایند و آنجا که صلاحیت

در هرب الاذن یعنی که حق در خریدن گوش از آواز قوی علاج بقوت دماغ گوشت  
باغذیه و ادویه مقویه و شوم باب ۵ در امراض افت بینی بینی بران که در پنج بینی و در  
است یک دماغ پیرو و در یک جلق فصل ۱۰ در چشم بینی بطالان شامه پیش  
اگر از بر آمدن گوشت زائده بود و در جوی آنرا بواسطه الانف گویند و جدا بسایند و اگر حدوث  
دوم یا وقوع سده بود از خطا آنچه لازم هر خطاست معلوم میشود و اگر از سود مزاج  
سافرج بود نشان حار و بار و ظاهر است و تا بر آمدن ماده ضربه در علاج حسب سبب  
تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب پیوستن یا تشنج کتسه علاج  
پذیرد فصل ۱۱ در فساد ششم یعنی در حس بویایی فورا افتد با وجود آمدن بوی  
و این سه گونه است یکی آنکه هر دماغ را بیک رایحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز  
بویهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بویها شمیده شود و بعضی و این از دو چیز  
خالی نباشد یا آنکه خوش بوی محسوس شود فقط و بدو نیز باریکس علاج متعین  
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعد از آنجا که خوش بوی محسوس  
می شود فقط چند نسیط کنند و آنجا که بدوی ششم میشود و مشک در بینی چکانند اگر  
بیماری در ابتدا بود و بعد از زمان در اول مشک و در ثانی چند فصل سه در بواسطه الانف  
یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زولونند و سئل که هند کس از آن  
زنجار و اشتنان قصارین مره سه برابر مرهم ساخته و فیکه بدان آلوده بر آن گذارند  
تا بر واید و اگر سودمند قطع نمایند پس با برشته بومون گره دار که از بینی نبوی  
خلق در سه آوند و آنرا میکشند تا فروئی زود و ده شود و بعد از آنکه مرهم اسفنج  
استمال نمایند فصل ۱۲ در فساد الانف علاج متعین نمایند و آنجا که صلاحیت

۵۹

میں نے

میں نے اسے

10/10/2019

جی. ایچ. کیم

مجلس شورای اسلامی

پایان

تک کہ فرود

مفتی محمد رفیع الرحمن

وہود و ہندو

...

استاد کرامت الله

فانسلان

وہی ہے جس نے ان کو

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

2000

داشته باشد بوم در خون نرم سازند و اگر تحلیل نیاورد بر شش طازند و بر هم گال بزدانند  
 پس بر هم پییده مندل گرداند **فصل ۵۵** در قروح الاف علاج ریش بینی اگر بزرگ  
 رگ زند و سهیل و مندل پس مردار سنگ بر وزن گل بالند و اگر خشک بود سوم در خون  
 بالیدن کافیست **فصل ۵۶** در رغان بینی بر آدن خون از بینی علاج باز و در آن  
 و انقین و اذنین و دین بستن و پس سر حجامت کردن و همچنین بر جگر جمعه نهادن  
 اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ آید و سه گین تازه خرافشده  
 دوسه قطره چکانند و خانه عنکبوت در سایه ای تر کرده و بیا بر ریحی آلوده و دینی در آلودن  
 و سریش با گل طمانی بر سر چسپانیدن جس خون بیناید و اگر خون غالب بود در گزند  
 و حسب حال خون بر آزداند که آنک یک یک دفعه و به تخلیخ خون کوشند و شربت  
 عناب و اشمال آن و عس و برنج خوراند لیو آنخت که بنایت خلط است فائده  
 اگر رغان در تب یا در امراض سرافند تحقیق نمایند که بحرانست یا نه اگر بحران باشد  
 زهر بنید نکنند که لبنا دغلیم خواهد انداخت مگر وقتی که خوف غشی باشد و اگر بحران  
 نیست حسب حاجت تدارک باید کرد و اقبا هر گاه در امراض دماغی تر جمع  
 حاجت شود آتس که باین کار مخصوصست درون پنج بینی بخسراشد و اگر کند کس  
 و مویزج و فرفیون کوفته و زهره گاو و سرشته فقیله سازند و در بینی در آرد خون روان  
 کند **فصل ۵۷** در بخرافات بینی بوی باز بینی آدن علاج اگر سبب وی بشره یا  
 بود بر وی کنند بد آنچه گذشت و اگر از تنفس خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی  
 دهد و اگر از تنفس خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباسه معده شاد بود و تیر  
 ری تنفس دماغ معده بود و بکنجین در غوره خسر دل غرضشده کردن

[illegible]

۱۱) طبیب الکریم  
 ۱۲) توحان بابیک ما توفیقہ علیہ  
 ۱۳) وقیب اللہ انما دیہ علیہ  
 ۱۴) درجہ شائستہ بیاضہ  
 ۱۵) شکر الکریم





[illegible]

و دهستان در دهن داشتن و آنچه در میست بکار بستن فصل ۶ در جناف اللسان  
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بالاند و لعاب بهدانه  
آب نیلوفر و شکرت آتخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بر سطح زبان گزاید و  
خشک شود چوب بیدر سنگبین آلوده بر زبان بالاند تا رطوبت عارضه زود دور شود و این  
فی الحقیقه پوست نیست زیرا که گرم زبان سالمست و در وقت آب دهن غلظت نیست  
همان از برسات افزدون زیرا که سردی مزید غلظت میگرد و فصل ۷ در حرقة اللسان یعنی  
سوزش زبان علاج در تیرید کوشند و اگر مادی بود مهسل دهند و کافور برای بالیدن اثر  
تمام دارد و از الجبهه تبرده هر چه در دهن گیرند زود تجدید کنند و بالان ملازم باشد فصل ۸  
در حكة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد متعینه مضغه کنند آب گرم و بنده بشیر  
آتخته و بعدو بسره که در دهن گل و نبات که لهید زود خاییدن و در زبان بالیدن و در استخوان  
ماده گرم زبان اثر تمام دارد فصل ۹ در ضغف اللسان یعنی افزونی سخت غده  
مانند که زیر زبان پیدا شود و این از نفخ لزج افتد یا از خون که بعد از تخن در اینجا جزای  
لعیف و تبخیر رود علاج بعد متعینه نوشاد در داج سوخته و زنگار و مر باس که  
آتخته بالاند و اگر دفع نشود و شکاری ناپسند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن  
دو شیران که زیر زبانست بریده نشود فائده گاه باشد که ماده ضغف در دهان  
تجمع شود و چون پوست بالا بنگافند شباهت پاره سنگ بر آید و دفع گردد و گاه با شکر  
فرونی نرم زیر زبان پیدا آید و چون بنگافد رطوبت غلیظه بر آید و باز جمع آید و تیر  
آنت که بنگافند و پوست اثر امقراض تمام بردارند با احتیاط تابش ان آتخته  
نرسد فصل ۱۰ در فساد ذوق و دسه آنت که طبعی ناپسند است و آید در ذائقه

[illegible]















ملح در غنیمت ملح قشقرق  
قند در قشقرق اصل هم دوست  
و از اس کاسی تر که در آن کاس  
در اس کاس و در غنیمت یک  
یک کاس در قشقرق و در غنیمت  
نخل کاس در قشقرق و در غنیمت  
میله در قشقرق و در غنیمت  
قند در قشقرق و در غنیمت  
ملح در قشقرق و در غنیمت

برگوشته زانگه گندارند تا برود **باب ۹** در امراض خلق و لهات مری و قصبه  
ریه خلق مشهورست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانیست در خلق مری بنحوی آب طعام  
و قصبه ریه مجرای نفخ **فصل ۱** درم لهات یعنی آماس ملازه علاج حبس  
مقیه نمایند و بعد تر غرغره فرمایند در موی و صفراوی بر سر که و گلاب و حصاره و عسل  
و آبستال آن و در لبنی ببری و سنگین خردل آهسته و در سودای بستر فلوس در شش از قشقرق  
**فصل ۲** در اثر خارا لهات یعنی ملازه مست بود و فرغ و زاید و این را سقوط لهات  
گویند علاج اگر خوبی بود رنگ زرد و بر سر که و گلاب مصغه نمایند و گل سرخ و صندل و  
گندار و کافور بآلند و اگر لبنی بود بود مقیه غرغره کنند بهار الحسل و شب نشاخ کردن خسته  
و نوشادر یک سائیده کچنه میل نهاده ملازه را بر و از ندر و بر تارک سر سرش بگذاخته و بر سر  
اسفند آهسته گندارند یا سپیدی حبسه مرغ ملازه را با لاکش و باز و بر سر که سائیده بر تارک  
لعل نهادن شیل ملازه افتاده است و همچنان گل سسته شوی سوخته و با سر که سرشته  
و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه آهمن خواه بدوا و احتیصال نباید کرد و گلاب  
بعض فحاج حروف بنیادین بریدن ملازه **فصل ۳** در خنای مری در نفخ دن یا در  
مر و بر دن یا در هر دو تورا قند بسبب حدوث آفتی در خلق علاج در موی و صفرا و  
خست رنگ قیخال زنده و رنگه زیر زبانت و باید که خون اندک اندک بدعات گیرند و اگر  
متلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب قضاای معتدل المقدار گیرند و بعد  
از حاجت آید اندک گیرند و بعد فصد تمکین نمایند اگر طبع قبض بود پس از ترقیه از آب نان  
دیگر سبورات غرغره باید کرد و جهت تبدیل اثر طبع باید غرغره یا آب جواقصا باید ورزید  
از سر زنبور و مومضات بکار توان بست شراب و غرغره و هرگاه درم بطرف خارج ظاهر

عسل و گلاب و آبستال آن  
و در لبنی ببری و سنگین  
خردل آهسته و در سودای  
بستر فلوس در شش از قشقرق  
گلاب مصغه نمایند و گل  
سرخ و صندل و گندار و  
کافور بآلند و اگر لبنی  
بود بود مقیه غرغره کنند  
بهار الحسل و شب نشاخ  
کردن خسته و نوشادر  
یک سائیده کچنه میل  
نهاده ملازه را بر و از  
ندر و بر تارک سر سرش  
بگذاخته و بر سر اسفند  
آهسته گندارند یا سپیدی  
حبسه مرغ ملازه را با  
لاکش و باز و بر سر که  
سائیده بر تارک لعل  
نهادن شیل ملازه  
افتاده است و همچنان  
گل سسته شوی سوخته  
و با سر که سرشته و تا  
ضرورت قوی نباشد  
ملازه نباید برید خواه  
آهمن خواه بدوا و احتیصال  
نباید کرد و گلاب بعض  
فحاج حروف بنیادین  
بریدن ملازه فصل ۳  
در خنای مری در نفخ دن  
یا در مر و بر دن یا در  
هر دو تورا قند بسبب  
حدوث آفتی در خلق  
علاج در موی و صفرا و  
خست رنگ قیخال زنده  
و رنگه زیر زبانت و  
باید که خون اندک  
اندک بدعات گیرند و  
اگر متلای خون بسیار  
بود و ضعف نباشد یکبار  
خون حسب قضاای معتدل  
المقدار گیرند و بعد  
از حاجت آید اندک  
گیرند و بعد فصد  
تمکین نمایند اگر طبع  
قبض بود پس از ترقیه  
از آب نان دیگر سبورات  
غرغره باید کرد و جهت  
تبدیل اثر طبع باید  
غرغره یا آب جواقصا  
باید ورزید از سر زنبور  
و مومضات بکار توان  
بست شراب و غرغره و  
هرگاه درم بطرف خارج  
ظاهر

ملح در غنیمت ملح قشقرق  
قند در قشقرق اصل هم دوست  
و از اس کاسی تر که در آن کاس  
در اس کاس و در غنیمت یک  
یک کاس در قشقرق و در غنیمت  
نخل کاس در قشقرق و در غنیمت  
میله در قشقرق و در غنیمت  
قند در قشقرق و در غنیمت  
ملح در قشقرق و در غنیمت









کلیه از غده غریزیه کلی دارد فصل ۱۲ در تدریس غریزیه هرگاه آدمی را از آب برآورد و بیرون  
 بود اما نفس باقی باشد و از گول سازند و شکم پیش کنند آب برآید و قفل و درجه میل در  
 سر که جوشانیده و صاف نموده در حلق ریخته تا بهوش آید بعد حریره آرد خود و شیر دهند  
 تا از آن شش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غریق  
 حیات میباشند چون سکوت را غلط محض است همین که نفس وی نه بیند حکم موت می  
 و تجزیه تدریس نیز دارند فصل ۱۳ در تدریس غریق بوقت یعنی کسیکه گلوئی وی بکشد  
 کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کنند پیرنفس بنگرند که در دره من وارد یانه  
 اگر نزارد گرقال نشود و بقیه نرم طبع نرم نمایند و پایدار بجز دل سوده بسیار بالاند  
 و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد  
 امید نبود فصل ۱۴ در حسر البلیغ یعنی بدشواری فرد دردن چیزی آنچه بسبب تنگی  
 مجری بود خناق و الطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود  
 علامتش تعدیل مزاج است حسب سبب و وضع اضربه درین مرضین القین باید کرد  
 که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در درم المری  
 علامت حسب ماده نقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شیره موافقه فصل ۱۶ در قرق المری  
 و نشان ریش وی لزوم وجع است در مجلس و بطعام نیز وترش ضرر یافتن اگر چه بکشد  
 و عدم تضرر بطعام هر چه اگر چه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف درم که در اینجا حلس این باشد  
 و بهین فرق میکنند در درم و قرصه بدانکه قرصه اکثر بعد از انجار درم مری افتد و گاه بی درم  
 نیز افتد از ماده حاده علامت موم سپید و روغن گل بگردد از درم جبره چه نباشد  
 بعد از آنکه دو سه روز مارا حسل باشی و شکر نوشیده باشد و قرصه پاک شده باشد فصل ۱۷

و غرغره در اینجا نفی کلی دارد فصل ۱۲ در تدریس غریزیه هرگاه آدمی را از آب برآورد و بیرون  
 بود اما نفس باقی باشد و از گول سازند و شکم پیش کنند آب برآید و قفل و درجه میل در  
 سر که جوشانیده و صاف نموده در حلق ریخته تا بهوش آید بعد حریره آرد خود و شیر دهند  
 تا از آن شش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غریق  
 حیات میباشند چون سکوت را غلط محض است همین که نفس وی نه بیند حکم موت می  
 و تجزیه تدریس نیز دارند فصل ۱۳ در تدریس غریق بوقت یعنی کسیکه گلوئی وی بکشد  
 کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کنند پیرنفس بنگرند که در دره من وارد یانه  
 اگر نزارد گرقال نشود و بقیه نرم طبع نرم نمایند و پایدار بجز دل سوده بسیار بالاند  
 و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد  
 امید نبود فصل ۱۴ در حسر البلیغ یعنی بدشواری فرد دردن چیزی آنچه بسبب تنگی  
 مجری بود خناق و الطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود  
 علامتش تعدیل مزاج است حسب سبب و وضع اضربه درین مرضین القین باید کرد  
 که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در درم المری  
 علامت حسب ماده نقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شیره موافقه فصل ۱۶ در قرق المری  
 و نشان ریش وی لزوم وجع است در مجلس و بطعام نیز وترش ضرر یافتن اگر چه بکشد  
 و عدم تضرر بطعام هر چه اگر چه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف درم که در اینجا حلس این باشد  
 و بهین فرق میکنند در درم و قرصه بدانکه قرصه اکثر بعد از انجار درم مری افتد و گاه بی درم  
 نیز افتد از ماده حاده علامت موم سپید و روغن گل بگردد از درم جبره چه نباشد  
 بعد از آنکه دو سه روز مارا حسل باشی و شکر نوشیده باشد و قرصه پاک شده باشد فصل ۱۷

و غرغره در اینجا نفی کلی دارد فصل ۱۲ در تدریس غریزیه هرگاه آدمی را از آب برآورد و بیرون  
 بود اما نفس باقی باشد و از گول سازند و شکم پیش کنند آب برآید و قفل و درجه میل در  
 سر که جوشانیده و صاف نموده در حلق ریخته تا بهوش آید بعد حریره آرد خود و شیر دهند  
 تا از آن شش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غریق  
 حیات میباشند چون سکوت را غلط محض است همین که نفس وی نه بیند حکم موت می  
 و تجزیه تدریس نیز دارند فصل ۱۳ در تدریس غریق بوقت یعنی کسیکه گلوئی وی بکشد  
 کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کنند پیرنفس بنگرند که در دره من وارد یانه  
 اگر نزارد گرقال نشود و بقیه نرم طبع نرم نمایند و پایدار بجز دل سوده بسیار بالاند  
 و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد  
 امید نبود فصل ۱۴ در حسر البلیغ یعنی بدشواری فرد دردن چیزی آنچه بسبب تنگی  
 مجری بود خناق و الطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود  
 علامتش تعدیل مزاج است حسب سبب و وضع اضربه درین مرضین القین باید کرد  
 که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در درم المری  
 علامت حسب ماده نقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شیره موافقه فصل ۱۶ در قرق المری  
 و نشان ریش وی لزوم وجع است در مجلس و بطعام نیز وترش ضرر یافتن اگر چه بکشد  
 و عدم تضرر بطعام هر چه اگر چه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف درم که در اینجا حلس این باشد  
 و بهین فرق میکنند در درم و قرصه بدانکه قرصه اکثر بعد از انجار درم مری افتد و گاه بی درم  
 نیز افتد از ماده حاده علامت موم سپید و روغن گل بگردد از درم جبره چه نباشد  
 بعد از آنکه دو سه روز مارا حسل باشی و شکر نوشیده باشد و قرصه پاک شده باشد فصل ۱۷



این آیه بر یک  
 ازینست و باید  
 و دیگر ازینست  
 که اگر در وقت  
 طبع ازینست  
 که اگر در وقت  
 طبع ازینست  
 که اگر در وقت  
 طبع ازینست

رسم بود وقت آواز نشکلی و رفع بر طبیات گواهی دهد و علاجش ترطیب است و با بزرگ ترطیب  
 نشستن نافع تر و شیرین تر نشیدن سودمند تر و آنچه از بر دوشش بود و ضرر از سردی  
 گواهی دهد و علاجش تسخین است و آنچه از با و باشد که در منافذ نفس در آید عدم گرانی و دشواری  
 بی بطن و ضرر از چیزهای بادی گواهی دهد و علاجش کسر باد است به تنقیه و تعدیل و شست  
 و با بزرگ بر سینه و پهلوی ضار کردن و علاقه خوردن نافع و آنچه از درم شش و جوب و دیگر  
 جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور سیاه یا بنوا چه از خناق بود گذشت و آنچه  
 از استلای معده بود و در پری معده خواهد آمد علاجش تنقیه معده است و تقبیل غذا و تجویف  
 هضم و نوعیت از غیر من که مسبب ترین اقسام است و گاهی بر سینه راست کند دم نیاید  
 و پهلو بزرگین نتواند نهاد و این را انقباض النفس گویند و بیش از مایه غلیظ بود و آدم  
 که در مجرای نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت فصل ۱۲ در حال  
 سینه سرفه آنچه از سوزن سافج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل است  
 و آنچه از خون بود با عظمی و گرمی نفس و حرمت و جبه باشد و علاجش تصدیت و اگر گرمی و دیگر  
 بود و اطعای او بی اثر نبود و نتایج کلین کردن در هر حال مفید و از آنچه از ریهین ماده  
 رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزالت و بلع  
 که اگر ریه غریه کرد و در صبح عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریهین ماده بر شش بود  
 از دماغ غلیظ شدن دی در آن و بر آمدن خلط لزج بمرنه شدید و گرانی سینه و عقب  
 زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبع زود خا و آنچه بر طبع و تنگی فواید نیست و  
 در با السوس و نفث و سرفه سربار بر حب ساخته در دهن گرفتن آنچه از ریهین شش میسند بود  
 بطن بسیار بر سر بر آید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این به شایع و در طبعین بیشتر افتد و

حالت دلام حرکت تنفس بر سینه و اطعای  
 سینه است برای سینه و ریه و اطعای  
 ازین که از آن رسیده و اطعای  
 مشکل است پس هر یک که در وقت  
 فعلی است پس هر یک که در وقت  
 هر یک که در وقت  
 ازین که از آن رسیده و اطعای  
 مشکل است پس هر یک که در وقت  
 فعلی است پس هر یک که در وقت  
 هر یک که در وقت

این آیه بر یک  
 ازینست و باید  
 و دیگر ازینست  
 که اگر در وقت  
 طبع ازینست  
 که اگر در وقت  
 طبع ازینست  
 که اگر در وقت  
 طبع ازینست





60

۷۸

بجست ملاقات عظمیٰ و  
کشت و افش و

فرماندهان و افسران و  
جبهه

دکنک خوش خون روشن  
گراں خاستار

وہابیہ کی ایک اور شاخ ہے۔

میتو دیکم هر وکی بانه دوات

یہ کہ ان لوگوں نے خود مصنفات

۱- کتب و مطبوعات

و ان حقوقي دایه مستشار و

دوتون موقوفہ ذریعہ

گویند و جدا گفته آید **فصل ۵** در فوات الیه یعنی آسایش آنچه بسبب حرارت بود خواه  
 ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان دی لزوم تب صعب و شدت ضیق النفس و  
 و ثقل سینه و حرمت وجه خاصه رخسار او تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب ماده و وجه  
 علاج رگ با سلیق زنند و اگر استلای خون بود و سخت صافن زنند پس با سلیق و بعد  
 فصد ببلغم ملین یا متعنه نرم کمین نمایند و اگر سبب نزله افتاده باشد قیال تبرک نمایند  
 فاده جلیله که در او رام ریه و نجیح و صالحین و غنیه سینه نفخ تمام دارد و فصد اگر در است  
 اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشته باید که از طرف مخالفت کنند اما بعد از آن ابتدا که ماده  
 از انقباض ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد و پس علت اگر بر است بود و چهارم از دست  
 راست رگ زدند و اگر چپ بود از چپ تمامه از نفس عضو برآید و بداند که در دم ریه اگر گران  
 بود وقت تب رخساره ها ناظر سرخ نشود و اگرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر بلغم  
 راست خیزد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود و خدا این باشد و آنجا که قوت عمل باشد  
 به فصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد کمین و حجامت بر سینه نفخ دارد  
 و جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه فصد روادح در ابتدا و عملات بعد آن باید کرد و در  
 شوصه در تسکین عدد و اثر تمام دارد و تنقیه چیز که در و قبض باشد چون آب کاسی یا غلیظ باشد  
 چون دیا نوز از زهار نهند و کنگک آب بر دم در فوات الیه که از جنس حرمت باشد و یکی  
 در آن کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه بر اسه تب حاجت  
 برودت دادن شود با شربت موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب ترب و آب که و نیز  
 روزست زیرا که درینها جلاست نه قبض و درین باب بکنجین که بسیار ترش بنود سخت  
 نف است و هرگاه و نفس بتواند از آید لواب استبول رقیق یا جلاب یعنی شربت قند بر دم

[illegible][illegible]







بدانکه از برابر عظام القص آنجا که غروف خفیه است بجای برآمده است و در وقت شده که  
بطرف سینه و دیگری بکل بطرف پشت برآمده است و شش از طرفین رسیده و در آنجا  
بهم پیوسته است توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشريح این غشا خفیه و  
فائده شیخ یوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد  
بالجمله اکثر عظامات و علاج این اورام حسب ماده از درم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرغی  
دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده  
نیست و ضمما در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در  
نرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موی بود و ضیق نفس  
شدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا بعضی از سرسام آنها متنازع نمایند  
فائده بسیار باشد که درم جگر جهت جذب عایق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود  
ذات الجنب و فرق بین آنها آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و  
بلکه نقل و ادم بود و در اکثر بول غلیظ آید ابتدا هرگاه ماده این اورام نسیجه شود و ظهور تنگی از  
عقدال قوام و نفث دلون او معلوم است بزودی در آن کوشند که ماده نبض پاک شود  
بل ما آنکه ریم کرده و در این کار آب گرم و کتاب رقیق یا شکر و مسکه با مسل و ادویه است  
در پهلوی مسلول خفین پاری میدهند بر نفث ملاقات الریه تنگ الجنب و نشانه است  
لاستقامت فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه درم باشد  
غیر حقیقی آنکه با غلیظ در نوا می پهلوی وین الاغشیه بند شود و در دآرد و چونکه محتبس در  
غشیه است بواسطه عدم اتعال مشابه گردد و حقیقی و فرق بین آنها از سخت که لازمه ریح است  
عدم لزوم می در ریحی و جز آن ظاهر است و تصفیه محلات کافی باشد که بهر قصد حاجت

شرح غشیه خفیه که در میان عظام القص است و در وقت شده که بطرف سینه و دیگری بکل بطرف پشت برآمده است و شش از طرفین رسیده و در آنجا بهم پیوسته است توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشريح این غشا خفیه و فائده شیخ یوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد بالجمله اکثر عظامات و علاج این اورام حسب ماده از درم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرغی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده نیست و ضمما در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در نرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موی بود و ضیق نفس شدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا بعضی از سرسام آنها متنازع نمایند فائده بسیار باشد که درم جگر جهت جذب عایق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود ذات الجنب و فرق بین آنها آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و بلکه نقل و ادم بود و در اکثر بول غلیظ آید ابتدا هرگاه ماده این اورام نسیجه شود و ظهور تنگی از عقدال قوام و نفث دلون او معلوم است بزودی در آن کوشند که ماده نبض پاک شود بل ما آنکه ریم کرده و در این کار آب گرم و کتاب رقیق یا شکر و مسکه با مسل و ادویه است در پهلوی مسلول خفین پاری میدهند بر نفث ملاقات الریه تنگ الجنب و نشانه است لاستقامت فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه درم باشد غیر حقیقی آنکه با غلیظ در نوا می پهلوی وین الاغشیه بند شود و در دآرد و چونکه محتبس در غشیه است بواسطه عدم اتعال مشابه گردد و حقیقی و فرق بین آنها از سخت که لازمه ریح است عدم لزوم می در ریحی و جز آن ظاهر است و تصفیه محلات کافی باشد که بهر قصد حاجت

شرح غشیه خفیه که در میان عظام القص است و در وقت شده که بطرف سینه و دیگری بکل بطرف پشت برآمده است و شش از طرفین رسیده و در آنجا بهم پیوسته است توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشريح این غشا خفیه و فائده شیخ یوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد بالجمله اکثر عظامات و علاج این اورام حسب ماده از درم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرغی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده نیست و ضمما در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در نرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موی بود و ضیق نفس شدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا بعضی از سرسام آنها متنازع نمایند فائده بسیار باشد که درم جگر جهت جذب عایق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود ذات الجنب و فرق بین آنها آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و بلکه نقل و ادم بود و در اکثر بول غلیظ آید ابتدا هرگاه ماده این اورام نسیجه شود و ظهور تنگی از عقدال قوام و نفث دلون او معلوم است بزودی در آن کوشند که ماده نبض پاک شود بل ما آنکه ریم کرده و در این کار آب گرم و کتاب رقیق یا شکر و مسکه با مسل و ادویه است در پهلوی مسلول خفین پاری میدهند بر نفث ملاقات الریه تنگ الجنب و نشانه است لاستقامت فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه درم باشد غیر حقیقی آنکه با غلیظ در نوا می پهلوی وین الاغشیه بند شود و در دآرد و چونکه محتبس در غشیه است بواسطه عدم اتعال مشابه گردد و حقیقی و فرق بین آنها از سخت که لازمه ریح است عدم لزوم می در ریحی و جز آن ظاهر است و تصفیه محلات کافی باشد که بهر قصد حاجت



[illegible][illegible]

بین الکفتین نمایند و در تعلیل و تقیید رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب  
آن سبب کما ظالمین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه بقوی دل باشد غافل نباشند و آنجا  
که تب یار شود و تدبیر او نیز طوطا سازند و توسل در علاج کنند که بعد از آن شکل دیگر و فصل  
در خفقان یعنی پشش دل و وی چون قوی شود و غشی آرد بدانند که این مرض در دو گونه است یکی سبب  
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و اسهال و حر و تش و سبب یا در  
تن و بشارکت آن دل نیز از این باب و آنچه از سبب و لزج افتد ازین قبیل است علاج در  
مشارکت اصلاح عضو و آون کنند مع تقویت قلب و در جری مشارکت تعدیل و تنقیه حسب ماده  
بیا آنچه در کلیات گذشت و آنچه از دل و کما چس دل باشد فلیط حسن نمایند و آنچه از ناف ظاهر باشد  
مستاد و در عضو متاخر شود با دویه فاقدیه فوئیداله صفت نمایند فائده کسی را که خفقان گرم بود  
شهر گرم مقام سازد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فائده و آثار مخصوصه بجزا چهارم و شش بیاید  
و تعلیق سنگ شیب بجز مغم و با خاصیت نفع دارد و فصل در اندخشی سینه بیوشی هرگاه  
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفطر گردد و لاک نمایند بدانکه غشی سینه گونا  
گونی که روح تحلیل شود دوم آنکه روح محقق گردد و سوم آنکه کثر متولد گردد و هر چونکه بود ضعف  
می آرد اسباب تحلیل روح استفرار و فرست و لذت و وجع است هر کدام که مفطر باشد  
و اسباب احتقان استلای مفطاست خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم یا گمانی و اسباب  
تولد روح سو بجز اجاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کثر متولد  
گردد یا غذای فاسده که صلاحیت نکون روح کثیرند است نه باشد فائده ماده که دل آید  
یا در گهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم اذنی القلب مفصل بیاید علاج  
در حالت غشی باید که بجزا و سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند تا دو جور

[illegible]

طبع بمطبعات کو حوالہ دے کر

طبیعت خرد را میخوانند و ازین جهت سر

مردود و مردود

کتاب سوره درود مستند از تفسیر  
میشود و میسوزد

محمدان اولاد بیت دول پادشاه

دست

یعنی اگر از حرارت بود سبب بر دوت چون صندل و اگر از سردت بود چون مشک و شال  
آن بویاتند و کدنگ در چکانیدن و شما و کردن رعایت مزاج نمایند و محوری را کلاب  
سرد بروی و سینه زدن در آب و اسرغ است اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا بر آن  
خون مفرط و زنان که سبب بر دوت بوده باشد کلاب آب سرد بروی سینه وی نزنند و  
در نجای وی کباب مخصوص از مرغ و بوی نان گرم و وجود را با الحام یا قدری شراب تبخیر نم  
معه بروغن گرم کافیت و در کثرت عرقی اطراف بکلاب آب سرد مالیدن نافع است  
بشرطیکه سبب کثرت افتتاح مسام باشد بواسطه حرارت و هر چون که باشد جهت قبض  
عرق برگ مورد خشک کوفته و بنجیه بر بدن مالیدن و از دوزخ آن قابضات همین اثر دارد  
و در وی بهر تسکین او فلو نیاد هندا اگر چه قوی باشد و آنجا که حالت غشی غشیان یا فواق  
بوده باشد قوی کنند و بهانند که در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید  
مضرت و در مسی و لذی ترای و فاقه هر هندا و آنجا که سبب غشی اشتقاق رحم بود بوی مطر  
قطا نشانند و در امراض رحم گفته آید که اشیا یابو غشیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن  
علاج نیست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مضیق امتیاز اینهمه تبیر دوت  
بهوشی بود اما در حالت امیازت تبیر آنست که سبب تبیر آن کند مثلاً در روز مزاجی تبیل  
در استقامتی عقیده و در استغرافی اجتناب و آنچه از اشارت باشد در تقیه عضو مؤن که شند  
قائده زردی رنگ در اطراف و ضعف نبض لازمه غشی است و اگر قوی بود چشم نیز باز  
نشد و هر چه که باشد غشی علیه را که نکند در می یا بد بخلاف سکوت و قوی نبینا ظاهر است که  
لوازم غشی است در سکت باشد و از بابات نیز همین وجه تیز دارد و غشی که از قوت حس دل  
افتد بانکه سبب غشاید و خفیف باشد و زود زایل گردد و بسیار آن ادویه که بدل خشک

[illegible]

بیاد کی کہ وقت قد  
 میاں درد محسوس کرنا بیاد  
 توانی نام و در کہے کہ بیاد  
 باہم عداوت کن ایسا لایا  
 غامضیت ناپہ چشت یاقوت  
 بہت سوں مشورہ و ملذذہ فلفل  
 نہ کہ پند و خطا یک دم نام واد  
 نہ کہ دم نہ پند و خطا  
 کہ کوئی نہ پند و خطا  
 کہ کوئی نہ پند و خطا

پانچ ہرست اصطلاحات

خود رخ خورم از این بیت نایب را که  
او همان برادر پیوسته و کربانی صبیح  
فرخ موم کرد پیشود چنانچه از چهره  
و فرموده



۴۶  
مسئله اول: فرض کنید که دو نقطه  
در یک خط مستقیم قرار دارند  
و از یک نقطه به آن دو نقطه  
خطوط عمود بر خط مستقیم  
کشیده شود.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مطبعه مطبوعات مجلس شورای اسلامی

افغانستان

عاجب این  
فکرت

بالتوازي مع

شماره ۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

۱۰۰

پروفیسر

پیشہ ورانہ خدمات

فہرست مضامین

مفتی

تجویر قلب کو کشند و در آنکه در مسدود گردد غلات دل ناقصیت بدانچه در گوش  
و اوقات قلیل الشده است و غشی وی سبب فصل ۸ در علت و خانه داین است که در باب  
بیار و گوید و وائل بر سر کید یالا و چنان بسیار شود غشی آرد و سوز غار علاج طریقی  
و تنقیه سوزا کو کشند فصل ۹ در حفظه القلب یعنی مقصود شدن دل و غش  
حصول این حالت غشی میشود و لماب از دهن بیرون و باز اندک مدت افاتت رو میبرد  
علاج در تبدیل میگردد و سهل سودا چند و فقرات دل و دماغ را تقویت نمایند  
و برای کبیرا نیز این است فصل ۱۰ در تنقیه القلب و وی است که بیا بر مغز که در شش  
میزانند و از شدت الم میوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیوشه شنج در دوسه  
ساعت افتد جهت دوسه و در غش بسیار می آید بهر ضعف اسکه علاج خفین سبب نماید  
ماده از دماغ میزیر و بالا میخورد و کسب ماده تندرک کنند و اصلاح غذا نمایند و در تنقیه  
دوسه فردی و شربت شمشاد بعد تنقیه از زلال نع تمام است و در فصل ۱۱ در تنقیه  
دوسه است که پندارد گوید اول در دهن سحر آید و این آرماده خون است یا منظر  
و تغییر لون دوسه حسب ماده و درین وقت لازم است علاج با سلیق این  
بگشاید و سهل سفرادی و گلاب و عرق بید شنگ و شربت صندل و ماده است  
کنند و اصلاح غذا نمایند و فقرات دهند فصل ۱۲ در جذب القلب دوسه است  
که پندارد دل فرو سو کشیده میشود و سبب این حصول خلط است و در حال سحر بگوید و گشاید  
باشند که این حالت الم خفیف و حالت تشنجه غشی نیز افتد علاج حسب الخلط تنقیه کنند و نموا  
و بهر مغز در آنوقت بهر خلط و آلات کنند فصل ۱۳ در استوار الرطوبه علی القلب دوسه است  
که پندارد که دل در غش افتاده است و حرکت کند بجز حرکت اعتدالی و در انداز انوار خفیف

[illegible]

سہ ماہی

...  
...  
...  
...  
...

تاریخ

卷之四

وہی ہے جس نے



[illegible][illegible]









نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا

نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا

نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا

ضعف است مزاج حسن نماند و تشنه میرون و در همین داشتن حایل است و اینجا که تشنگی و  
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر که میانه زمانه دهند و این چند چیز در همه جایا دارند و اگر  
همینا ساز هر سبب که باشد یا از هیچ حرکت ندهند و هر چه بقا نماند نغز اند و هر وقت ضرورت  
و فتنه دارند اگر چه خواب نیاید که درین علت پنج تدبیری به باز راکن مانان و ناخود نیست  
و حلیه تدبیر منسوب به نگار بر نژد شاید که خواب آید و بعد از سکون هیجته تا که قوت بحال بماند و گذشت  
و لطیف تر دهند فساد و مخالف در عوام افتاده که هر گاه در غروب قریب صبح می  
کنند از آن سخت می ترسند و با تمام شاتریاق فاروق و قنصل و امثال آن که میانه  
سید دهند و بنپ و جرات بقلا میگردانند و پوشیده نماند که قسمی است از قی که از آن گذشت  
گویند و حدوث و سه ملک است و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود و غدا  
روز و اگر در اثنا سه قیام آب سرد نوشیده شود و تکلیل سمیت و سه میکند با همسایه  
قی که در صبح افتد اگر ترس از غشی و جرات داشته باشد تریاق فاروق مناسب است  
و الا پنج ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پرخانند و هند و اینجا که غشی افتاده باشد با روغن کنجد  
به جزویه ساییده بر بدن مالیدن میگویم اثر تمام دارد و فصل ۵ در نقصان و بطلان شوی  
طعام سبب هر دو حادث است لیکن اگر ضعیف است کمی در اشتها سه می آید و اگر قوی  
اصلا آنزد وی طعام نیماند و اسباب وی بسیار است یکی سوء مزاج سانسج جاریا بار که  
در فم معده افتد و دوم اجتماع اخلاط در معده سوم ابتلا می بدن از اجلاط جام و بدان  
سبب قضا کردن احصا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسامخ در شتی جلد که مانع  
تحلیل شود و پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در وی یا در ساریا سده افتد ششم آنکه در معده بکوبد  
پرز و فم معده واقع است معده افتد مهم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات بسیار

نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا

نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا  
نشد و باید دانست که این غذا





















[illegible]

و بادام مخ و پیه مایکان بهم سرشته خنک سازند و هر چه محلل اخلاط غلیظ بود مع التریب استعمال نمایند شراب و خنک فایده گاه باشد که بسبب سختی پسر بخنکی در اجزای معد که مخاوی بدست پدید آید علاجش عللج پسر زیت فصل ۴۹ در سارۃ عضلات که بر معده واقع آمد صلابت مذکور در از میاشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف فنی چون ذنب الفار و از آنکه معدۃ سالم از آن است سلامتی در افعال وی نه بخال از شراب و علاجش اینست که گذشت <sup>در سارۃ</sup> حبس الکراهۃ و البودۃ فصل ۵۰ در زرب و غلیظ شدن سارۃ و یک معنی دارند نزد بعضی مقصود و فساد و هضم الکراهۃ بدانکه آنچه از سارۃ و سارۃ بود سانج باشد با مادی علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشت و آنچه از شور و قروح افتد نیز مذکور شد و منقوشه ذوق الامعاء و شوروی نفع تمام دارد و همچنان مسکوف حبس الاربان و آنچه از زردی و داغ بود و آنرا اسهال و داغی گویند و نشان وی دفع است <sup>اگر در بزرگتر</sup> پس بعد خواب طولی باز نماید <sup>چنانچه در بزرگتر</sup> و در بزرگتر نشانه شدن و علاجش حسب سبب از باب امراض سر که بزرگتر گذشت توان نمود و اقباه و رین علت زردی و جنس اسهال نگنند و یکی خفایت بر تنقیه و تقویت و داغ منقوشه دارند و آنچه از زردی و اسهال منقوشه اند علاجش اصلاح غذاست و تجوید هضم و آنچه اسهالی عروق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار پر شک و پر قوت بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبت آید و علاجش تصد است و با ضمت و دلک و قهقری بجمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن روز بروز و همار سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معد و شراب و شادان و اشیا می جوارش مصطک است فایده کیلوس اگر املا از معد و بسوی جگر زد و سپیدی بر آید و اگر با سار یا قمار و و آنجا بایستد پس برگر و دهنری آید و نویسب از زرب که سخی است

[illegible]

و عسلایک از آنکه در دامن مرغ  
از تو به چندان خود میگردارد مرغ  
و بیایستد و نشاند و بگذارد  
از غزل و کلام چو آوازی سازد  
در شمع ز آسوس و دست و پا بکشد  
چون این را بهیچ میان طایف  
که نوزاد یک جان بجز از نسای تو نهد  
خواجه و شایسته خود و دوا و دهنی  
تو قرار داده و داد و مایه تو برین  
چون گفته و جان بجز بهیچ نیست  
که شد و نه از کلام تو و از تو کرد  
مقوله ای را در این عالم نهد

















در این زمان که در این کتاب میگویند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد فصل ۱۲  
در سردی و انقباض و وی متقدیر است و نشان او که در تبخیر است در وجه و دیگر اعضا  
و شش و ضعف بزرگ و بد بود و علاجش همانست که در استقیا باید اما چون مرض قوی  
نیست از او وید و نیز آنچه غیر قوی بود و بطل آرد و بهترین تدبیر سفر حجامت است و باید و نوز  
و چون بداند که شکم شده و باستقامتی انجام دهد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر  
و بپزند مع دجی کیسین و از نو که انار نفع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب  
بر عرق کاسنی و بادیان انقباض واجب و آنجا که احتباس چغیر یا خون بواسیر سبب بود  
بدان کوشند که احتباس بکشاید بمرات و اخضره و اگر کشاید ضرورت فصد کنند اما  
خون کتر گیرند آنهم بعد شش خفیف و ادون فصل ۱۳ در استقار و وی سه که کذا  
کمی و زنی و طبعی آنرا که بر آمدگی در ظاهر بدن بود و کمی گویند زیر اگر ماده در گوشت بود  
و آنرا که بر آمدگی فاشن شکم باشد خواه دیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پردی  
شکم افتاده باشد و کمی خوانند زیر اگر شکم درین چون شکم پر آب میباشد و اگر ماده او باطل  
طبعی باشد زیر اگر شکم درین تر نباشد و کمی بود و بدست بدن چون طبل آواز می دهد  
علاج نخستین از آن سبب نمایند و بعد بر تسخین و تعدیل بگر و کشند و هرگاه حرارت باشد  
هر آنچه بر بزرگ گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بند بر استقار کوشند و آن اسهال  
و ادرار و تعریق است و اندکان و تغذیه مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم باشد لازم است  
و بچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نمود از کوزه تنگ ماسن و قدری بنوشند و باید که  
آب طبعی بود و خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است آنهم  
کتر بهتر با بملکه قدر آب در تمام روز زیاد و از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از مال

در این زمان که در این کتاب میگویند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد فصل ۱۲  
در سردی و انقباض و وی متقدیر است و نشان او که در تبخیر است در وجه و دیگر اعضا  
و شش و ضعف بزرگ و بد بود و علاجش همانست که در استقیا باید اما چون مرض قوی  
نیست از او وید و نیز آنچه غیر قوی بود و بطل آرد و بهترین تدبیر سفر حجامت است و باید و نوز  
و چون بداند که شکم شده و باستقامتی انجام دهد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر  
و بپزند مع دجی کیسین و از نو که انار نفع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب  
بر عرق کاسنی و بادیان انقباض واجب و آنجا که احتباس چغیر یا خون بواسیر سبب بود  
بدان کوشند که احتباس بکشاید بمرات و اخضره و اگر کشاید ضرورت فصد کنند اما  
خون کتر گیرند آنهم بعد شش خفیف و ادون فصل ۱۳ در استقار و وی سه که کذا  
کمی و زنی و طبعی آنرا که بر آمدگی در ظاهر بدن بود و کمی گویند زیر اگر ماده در گوشت بود  
و آنرا که بر آمدگی فاشن شکم باشد خواه دیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پردی  
شکم افتاده باشد و کمی خوانند زیر اگر شکم درین چون شکم پر آب میباشد و اگر ماده او باطل  
طبعی باشد زیر اگر شکم درین تر نباشد و کمی بود و بدست بدن چون طبل آواز می دهد  
علاج نخستین از آن سبب نمایند و بعد بر تسخین و تعدیل بگر و کشند و هرگاه حرارت باشد  
هر آنچه بر بزرگ گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بند بر استقار کوشند و آن اسهال  
و ادرار و تعریق است و اندکان و تغذیه مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم باشد لازم است  
و بچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نمود از کوزه تنگ ماسن و قدری بنوشند و باید که  
آب طبعی بود و خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است آنهم  
کتر بهتر با بملکه قدر آب در تمام روز زیاد و از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از مال

در این زمان که در این کتاب میگویند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد فصل ۱۲  
در سردی و انقباض و وی متقدیر است و نشان او که در تبخیر است در وجه و دیگر اعضا  
و شش و ضعف بزرگ و بد بود و علاجش همانست که در استقیا باید اما چون مرض قوی  
نیست از او وید و نیز آنچه غیر قوی بود و بطل آرد و بهترین تدبیر سفر حجامت است و باید و نوز  
و چون بداند که شکم شده و باستقامتی انجام دهد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر  
و بپزند مع دجی کیسین و از نو که انار نفع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب  
بر عرق کاسنی و بادیان انقباض واجب و آنجا که احتباس چغیر یا خون بواسیر سبب بود  
بدان کوشند که احتباس بکشاید بمرات و اخضره و اگر کشاید ضرورت فصد کنند اما  
خون کتر گیرند آنهم بعد شش خفیف و ادون فصل ۱۳ در استقار و وی سه که کذا  
کمی و زنی و طبعی آنرا که بر آمدگی در ظاهر بدن بود و کمی گویند زیر اگر ماده در گوشت بود  
و آنرا که بر آمدگی فاشن شکم باشد خواه دیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پردی  
شکم افتاده باشد و کمی خوانند زیر اگر شکم درین چون شکم پر آب میباشد و اگر ماده او باطل  
طبعی باشد زیر اگر شکم درین تر نباشد و کمی بود و بدست بدن چون طبل آواز می دهد  
علاج نخستین از آن سبب نمایند و بعد بر تسخین و تعدیل بگر و کشند و هرگاه حرارت باشد  
هر آنچه بر بزرگ گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بند بر استقار کوشند و آن اسهال  
و ادرار و تعریق است و اندکان و تغذیه مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم باشد لازم است  
و بچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نمود از کوزه تنگ ماسن و قدری بنوشند و باید که  
آب طبعی بود و خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است آنهم  
کتر بهتر با بملکه قدر آب در تمام روز زیاد و از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از مال













[illegible][illegible]

میرزا ناطق

[illegible]













یعنی در در و در و دوی در قلع و قمع و غیر لازم است و آنجا که در دوا معابد و اینها بود و حسب بخت  
تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قلع و قمع و دیمان و آنچه بعد تشریب او و غیره  
پیدا میآید بگرم کنایت کند چه عرق عرق نشسته و در غن گل و آنکه فصل در قلع و قمع و  
و سبب او اگر تناول افذیه لغاغه باشد یا بسیار خوردن یاروی الکلیفه چون گوشت  
و کاشش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل مقدار است و کلفتند و کلاب نافع  
و اگر ضعف دیر دوا معابد نشان او در وقت قلع و قمع با وجود تناول غذای صالح  
مستعمل المقدار و علاجش تقبیل طعام و تقاطعی و کوفنی و دادن و اگر مع اسهال او در  
قوعی لفع تمام و در فصل و در قلع و قمع و دوی در وقت نشسته که دوا معافند و با و طبع  
قبض شود یا قیری آید ما بد شوری و سبب او اگر تخم غلیظ بود تناول افذیه غلیظ  
شدید گویای دهد و دل بیار چیری ترش و شور و دوا و علاجش آنست که نخستین باشد  
دقت طبع نرم بکنند و بعد بهر ترقیه نام مسل نوشانیدن و آنچه با وجود اسهال معده  
قوت دهد و نشان دفع کند سفر جلی مسل است و شهر یاران خانم که از این و کادو  
قبل از مل طبیعت بخار نبرد و بعد از دفع قبض یک بار و در غذا نهند و بهترین غذا در  
شورای خود است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کباب و قنبر و گوشت  
نیز خوب است با توایل و تقبیل آب و حب است و اگر عرض آن کلاب عرق ادا  
یا توایل تضار کنند بهتر است و اگر با غلیظ بود و مع سلی و تقدم تفک و تغذی نشانا  
گویای دهد و در قلع و قمع و در اکثر وجع منقل باشد و علاجش همانست که که تحت و در  
تقبیل قبل از مل طبع پاک ارد و در غن شبت یا لیدن و کوفنی خوراندن و آنچه نفع  
دارد و دادن و از آرد ماش هندی که باز و شور شست نان ساختن و از یک طرف برآ

[illegible]

مستقران انا انا

دوزخ چو بکری  
 در دم جان میزند کار کسرت و ستی  
 دوزخ یک کوزه در دوزخ است و سوزان  
 منقوشی در دم سبب آتش است  
 طبعی که نمیدانم بوقل دوزخ  
 دوزخ و شعله آتش در دم چو دوزخ  
 در جهان

ہم تمام  
نولت اولیٰ این برادرش دادہ  
نولت نذرانہ خواہیے کہ سید علی ہجو  
نولت تمام



در ساعت بشارت فصل اندر حصصی قبض مانند شتر می رود و علاجش از باب قلع  
ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام تلخ دارد و فصل <sup>باز</sup> آن در دیدان بینی کرم شکم و  
جگر گنده است یکی روز از آنرا حیات خوانند و دوم عیش مشایب بماند که دو آنرا حجب الفرج  
نامند شوم تسدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند نشان  
دیدن آنست مطلقاً که روانه لبها شک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد و اما  
قلع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات است  
زیرا که محل تولدش معای خلیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه و گاه خاصه  
حب القیسم سوم است و اینها در قولون و اجزای متولد میشوند و خارج و دغدغه متعده  
قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود و اگر شکم و کان می افتد علیج کشند و برون  
پایین و جگر سه روز شیرازه نوشتند پیاپی بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا  
بر بند بشیرینخته بنگ کابلی مقرر و سرخس تر بد و قنبیل هر یک پنج درم ترس و قسط  
هر یک هفت و سه درم دو درم نمک هندی یک درم کوفته نیمه سه درم بدهند و در حیات  
شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکروان و اگر مزاج گرم بود در شمار دوائی گرم بناید  
و در بن حالت این دوا افیع است پوست و دخت انار ترش و رنج آنرا بجوشانند و آب آن  
بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن و او کرد باشد خشنه نماید و شیاف بچاق  
و اگر این نیز شکل باشد ساق و افاقیا و گل غنوم بشراب آبنجه بر شکم طلا نمایند با دوا  
تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کربا بستر که آبنجه خنما و سازند و نیکو ترین حیل بکرم خورد  
آنست که خنما و موم سرشته شاف سازند و بر دارند و بعد لحظه مقعد طفل را قابل  
جراغ بدارند و کلسار و مقعد بکشایند و هر چه بر آن آید گیسو ند و زیت انفاق

آب ان بنوشند کم بکشد  
لبس کبریت و کشیدان  
چای و قهوه کشیدن  
در روز و شبیات سازد  
ز آب افشان رفتن کردار  
ز نان حرام فروختن باشد  
قابل عدم اثر از دارو  
فانی می شود



باطرات و باشد که اسهال خون آرد و قرح لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند  
و چیزهای با دشمن دهند و این نفع دارد پوست خنجر یک جزو صغیر از پی نصف جزو شربتی  
و در دم و دلک و دام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است و فصد با سلق در اکثر مفید  
فصل مع و ناصور مقعد و آن قرح است فاجر عسل البر که در سر مقعد افتد بطرف رود و قرح  
و پیوسته زرد آب انان برآید علاج خشک قرح با پیشتند نازد و آب تاید پس شیاف غریب  
باب بایند صبح و شام دوسه قطره بچکانند بر پشت خوابانید و سرین بالای بالین نهاد  
تا که دو خشک شود و همین ریأت بنارند و اگر در ناصور قریله تواند رفت قریله باد و ریشت  
غرب آلایند و در آب صبح گردانید بگذرانند در آن و اگر میل ماه پیشت پیچید و بجای قریله  
بعل آرنه بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در رود و نافتد باد و بر ناز ازین راه  
برآید و در وقت متصدع ببلع نباید شد که خطر دارد فصل هم در درم مقعد و وی اگر گرد  
بود و باد و التساب باشد علاجش فصد است یا حجامت قلعن در پیوسته پیوسته مغ بر وزن گل  
در باد و قلعنی یا شرب حلاویه گرد و نماند و اگر در و صعب باشد اندکی انیون بچکانند و بنای  
که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است با شرب و اغذیه مناسب و هرگاه باد و روی کعب  
آرد و در شکم اندلی اختلاض نفع زیرا که اگر زد و شکم انداد و فاجر شود و ناصور گرد و اگر در  
سر دخی بود ریاضت و دم و فصدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است نرم محلل  
نماندن و اگر غشیه باشد شکم انداد اگر صلب بود غلیظات محلل چون پیه بلور و نماندن نهی  
فصل در اشتقاق مقعد و علاجش همانست که در اشتقاق لب گذشت و اضطرار از آب بسیار  
و بسیار ترش لازم است و نذکاک کرم را بقبض نباید داشت نذکاک گفته اند که درین علت هر  
شربت بنفشه بر وزن با دام بالعاب همدانه آیینته باید داد و از اغذیه غلیظات باید غریب

[illegible][illegible]

محمد بن عبد الله

مجلس

حکومت کی طرف سے

پیشکش کنندہ

پیشو خان

مکتبہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفتی محمد رفیع الرحمن

من کاندید وکیل

تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

فصل ۸ در استرغای شیخ و آنرا استرغای المقعد نیز گویند نشان وی خروج ثقل و آب و  
 بی راد و بیس اگر بیش بر دوت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی قنقه مر اسباب گواهی  
 دهد و ترش پدید آید و در علاجش تفتیه ماده مرخیه است و تبدیل به آنچه در فلج گذشت  
 نمودن و اگر قورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر نسخ یا تپت عصبه بود از  
 ضربه و نقطه یا قطع بواسیر و قروح آن و فتنه و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج در فصل ۹  
 در خروج القعد و وی اگر از روم بود تدریجی نمایند و این اجسر برآید و اندرون رود و جلد  
 او خال مقعد متورم است که در طبع خطی و قنقه نشانند و بموم و روغن چرب سازند و  
 کشند و اگر استرغای عضله مسکه بود و این اسهولت برآید و اندر شود تدریجی است  
 که روغن گل خام بر مقعد مالند و پسند از ریز و گندار و ماز و شب میانی و سه سه  
 و پوست انار با یک ساند چون عصار و بر آن باشند و رفا ده گداشته بصبا به حکم  
 بر بندند فصل ۹ در قروح المقعد علل مرثم اسهولت و نهند و هر چه قوی تخفیف  
 باشد در و سازند و در شدت وجع ایون مالند و اصلاح و دیگر تدریجی است که در  
 قروح مطلق شبها یا فتنه فصل ۱۰ در کتبه المقعد و سبب او اگر تولد ویدان خورد و در وقت  
 و علاجش گذشت و اگر غلط بود از اخلاط علاجش تفتیه است سبب اخلاط و حجامت مشق  
 در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بنایت نافع باب ۸ در امراض کلیه یعنی گرد  
 فصل ۱۱ در سوزن کلیه نشان او وجود افت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت  
 و بر دوت سازج بود یا دای هاست که در سوزن مزاج جگر گذشت و گذشت علامت و در  
 حاکم کافر نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع با دمو له حصات است فصل ۱۲  
 در سوزن کلیه و علامت آن پیچیدی برل است و در وران و رخافت بدن  
 یعنی کای گرد

[illegible][illegible]





























170

سکون ای بی بی

گورنر صاحب این امری را مذکور  
در قلمی مذکور وقت

گورنر ہند  
محکمہ تعلیم  
لاہور

مفتی محمد نعیم شمس الدین

کونسل کے رکنانہ امور

در عذیقه و این مرغیست که وقت انزال غلظتی اختیار نماید و پیش نفعت عسلی  
رئیس است و اکثر رطوبت و غلظت قویست و شانه از قایا دراک و گنار و مرغ  
و کند ساخته بر داشتن خاصیت جاع و بر وزن نادرین صد چرب کردن و عذیقه با شرت  
باید که شکم خالی باشد فصل ۹ در این و از علل اشباح نیز گویند و این مرغی است  
که در هوا مستقیم حکم میدهد و جمیع کسانند و خواص و غلظت اگر ماده است تنقیه نمایند  
و اگر از غلبه مزاج انویست است بضرر است فصل ۱۰ اورا در امشین پیش اگر وزن  
بویخ و درم و نقل و حرارت گواهی دهد و اگر غرا بود شدت حرارت طالع بعد صمد و حیات  
پشت و ساق و روادعات خلل کند و راجع و بعد و رواج و خلل و بعد و خلل و خلل و خلل  
چنانچه در باب اورا و مضبوط است و اگر غم بود بر غاوت و بیاض بود و غلظت بی است  
و مسلط غم دادن و اردافا و خود با غسل غم و کردن و اگر سودا بود و با صلابت  
باشد علاج او در غلظت غم و بعد و مسلط سودا و دیند و اگر ریح بود و غلظت  
و انار ماده دیگر معرا و غلظت است و گوئی و غم و کردن و اگر کثایت غلظت غلظت  
پیر و از دانه اتی در امراض سفلی نافع تر است و خطر فاعده و درم که در کس خصیه فقط بود  
اعراض بخت میباشد و محسوس میبود و آنچه در خصیه میباشد شدت اعراض و تب  
و عیش پیدا بود فصل ۱۱ در عظیم الاثمین یعنی بزرگ شدن خصیتین این اوقیل است  
که درم علاج ریح و شوکران و قنار و جلده شمش و حکاک حجر الشن و پاک کشی و غم و ناک  
و اگر کل از می در سر نیز بزرگتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن نده  
و تحلیل نده است فصل ۱۲ در عا قوتا و این مرغی است که در خصیه  
یا فرم جسم اختلال افتد و غلظت تنقیه و لطیفه نخواست و بعد تنقیه عام و ریح

[illegible]

۱- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۲- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۳- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۴- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۵- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۶- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۷- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۸- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۹- این کتاب در طب و جراحی و  
 ۱۰- این کتاب در طب و جراحی و











سببیتوان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد و نوبت و دلیل برودت رحم و دیر آمدن جنین و عدم حرمت و دلیل بر سختی فرج است و علت بض و دلیل طوبت سیلاب

رطوبت است از رحم و انجمن کس اگر کل گیر و زیاده از سه ماه عمل نماند و آنچه مادی بود و از رطوبت سیلاب بر نوع مادی است لال کنند و اگر افراط فرجی بود و علائش تنزیل است

و اگر افراط لاغری بود و علائش تسکین است و اگر مصلحت حیض بود و علائش ادرار و اگر در رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت دی بود و علائش دفع سبب است و هر یک از این

در محل خود و اگر شده و اگر با غلیظ بود که در رحم تو که کند نشان و سه انتقال عانه است و ظهور با از فرج وقت جماع با و از و علائش گسردا است و بجمه ناری نهادن و در وضعش بید انچه بقدر سه درم همراه مایه الاصول هر روز دادن و گوشت پیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود و درم رحم چون و درم صلب یا رقی یا ثور لول یا غلظت هر چه سدد نفم او شود و علائش از آنکه سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقراض انقطاع الرحم است و اگر انحراف نفم رحم بود و از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در درم است وقت جماع و ندره بی میلان و هم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخواستن و بیخوابی و حرکت غلیظ و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود و علائش منع سببست فائده نگاه باشد که عقراض جانب مرد بود و در خصوصت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در وقت و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در محل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و با نجاته بشا یعنی اشجار که هرگز بار نمی آزند و عقراضی همین است که این را علاج نیست با بجمه تجماع عقراضی که از دست یا از وزن آنست که منی هر دو را جدا جدا و آب اندازند هر کدام که بر سبب است و در تئیس نشود و عقراض صاحبش باشد میان او و دیگر که با نجاته یاری سبب پذیر اجتناب

سببیتوان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد و نوبت و دلیل برودت رحم و دیر آمدن جنین و عدم حرمت و دلیل بر سختی فرج است و علت بض و دلیل طوبت سیلاب رطوبت است از رحم و انجمن کس اگر کل گیر و زیاده از سه ماه عمل نماند و آنچه مادی بود و از رطوبت سیلاب بر نوع مادی است لال کنند و اگر افراط فرجی بود و علائش تنزیل است و اگر افراط لاغری بود و علائش تسکین است و اگر مصلحت حیض بود و علائش ادرار و اگر در رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت دی بود و علائش دفع سبب است و هر یک از این در محل خود و اگر شده و اگر با غلیظ بود که در رحم تو که کند نشان و سه انتقال عانه است و ظهور با از فرج وقت جماع با و از و علائش گسردا است و بجمه ناری نهادن و در وضعش بید انچه بقدر سه درم همراه مایه الاصول هر روز دادن و گوشت پیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود و درم رحم چون و درم صلب یا رقی یا ثور لول یا غلظت هر چه سدد نفم او شود و علائش از آنکه سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقراض انقطاع الرحم است و اگر انحراف نفم رحم بود و از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در درم است وقت جماع و ندره بی میلان و هم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخواستن و بیخوابی و حرکت غلیظ و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود و علائش منع سببست فائده نگاه باشد که عقراض جانب مرد بود و در خصوصت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در وقت و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در محل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و با نجاته بشا یعنی اشجار که هرگز بار نمی آزند و عقراضی همین است که این را علاج نیست با بجمه تجماع عقراضی که از دست یا از وزن آنست که منی هر دو را جدا جدا و آب اندازند هر کدام که بر سبب است و در تئیس نشود و عقراض صاحبش باشد میان او و دیگر که با نجاته یاری سبب پذیر اجتناب

سببیتوان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد و نوبت و دلیل برودت رحم و دیر آمدن جنین و عدم حرمت و دلیل بر سختی فرج است و علت بض و دلیل طوبت سیلاب رطوبت است از رحم و انجمن کس اگر کل گیر و زیاده از سه ماه عمل نماند و آنچه مادی بود و از رطوبت سیلاب بر نوع مادی است لال کنند و اگر افراط فرجی بود و علائش تنزیل است و اگر افراط لاغری بود و علائش تسکین است و اگر مصلحت حیض بود و علائش ادرار و اگر در رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت دی بود و علائش دفع سبب است و هر یک از این در محل خود و اگر شده و اگر با غلیظ بود که در رحم تو که کند نشان و سه انتقال عانه است و ظهور با از فرج وقت جماع با و از و علائش گسردا است و بجمه ناری نهادن و در وضعش بید انچه بقدر سه درم همراه مایه الاصول هر روز دادن و گوشت پیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود و درم رحم چون و درم صلب یا رقی یا ثور لول یا غلظت هر چه سدد نفم او شود و علائش از آنکه سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقراض انقطاع الرحم است و اگر انحراف نفم رحم بود و از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در درم است وقت جماع و ندره بی میلان و هم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخواستن و بیخوابی و حرکت غلیظ و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود و علائش منع سببست فائده نگاه باشد که عقراض جانب مرد بود و در خصوصت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در وقت و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در محل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و با نجاته بشا یعنی اشجار که هرگز بار نمی آزند و عقراضی همین است که این را علاج نیست با بجمه تجماع عقراضی که از دست یا از وزن آنست که منی هر دو را جدا جدا و آب اندازند هر کدام که بر سبب است و در تئیس نشود و عقراض صاحبش باشد میان او و دیگر که با نجاته یاری سبب پذیر اجتناب





1945

مجلس شورای اسلامی

کتابخانه

بیتاوی بیو

کتابخانه و موزه سینه

مجلس شورای اسلامی

برای بیان روش

میں نے اپنے

کونو

کتابخانه

الجنون هو مرض

المستند  
رقم

و چنان فرق در درجا و مستقار بر آن با هم وصل می کرد بر خفا مسا شد از بهر فارغی است  
و بیش اگر در علم سلب کم بود تدریس بی آید و اگر انصباب غلط یا نولم می بود در تدریس گذشت  
و اگر توله صورتی ناقص بود در جمعت اشکاش بر آن من فقط در تدریس استاطا است  
بستطانت چنان فصل و در کثرت شش یعنی افراط خون یعنی و آنچه در عجز یا م نام خا و دیگری  
است با تمامه پیش اگر بسیاری خون بود آنرا مثلا پیدا بود و علاجلش تفصیل است  
و اما بهر بطلان یعنی و وضع معاجز بر آن و بعد قصد جمعت قرض کمراد است و بطلان  
مسک پر داند و اگر قوت و حدت خون بود آنرا مصرف اید بود و علاجلش تنقیه است  
و تغلیظ خون و قرض و شش که در رموی گذشت بکار بستن و فصل بر غانه طلا  
کردن و اگر کثرت ثابت بود آنرا تلخ میساید بود و خون رقیق و سپید اید علاجلش تنقیه  
و تخفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود و بسیاری خون یا کووت یا حضرت آید  
گوایی در علاجلش تنقیه سودا است بقصد و سهال و اگر بواسیر را رم یا قروح آن  
تدریس آن توان کرد و اگر انحراف رنگی رم بود از عسر و ولادت تدریس آن از قسود  
و شقاق رم چرند و اگر زوال بکارت بود علاجلش در شراب قابض نشاندن است  
قابضات قبل شستن بر وزن گل چرب ساقن و خاکستر دخت الگو بر بر خور نهاده  
رغاده مانند بر بختن و فاد و بر باورغ سائیده و ادون و شقاقی را بر ستم تدریس کرد  
فصل دهم در قروح و دشان و می نوم و ج است و قروح ریم نقطه یا خون  
هم نیستند بلکه قرحی ریم نباشد علاج تا که جراحت ریم کرده باشد و نامی نه بود و قصد  
و اصلاح غذا نمایند و قرض کمراد بچند و حننه فرنیچه قابله بکار برند و اگر جراحت ریم کن  
سود و قرحه این باشد تدریس حننه بر حرم کردن است بر وزن گل در وزن نهفته آب شکر نه

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲

مکتبہ اسلامیہ

١٢٤

مجلس

20

11

1.

مجلس

74

100

روى كوفى

५५

1

۱۴  
مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

جنگل‌های پهن‌برگ

سید محمد علی شاہ

طریقہ و کتابت

خطوط مواصلات

پروانہ سرکاری ہو

پیشہ ورانہ تعلیم کے شعبہ کے تحت

پیشہ و کسب کا نام لکھو

میرزا محمد علی

پیش قدمی

اولیٰ شیب

۱۳ چرک پاک شود و بعد مرهم با سلیقون برودغن گل خفته نایند نافه کند و اگر قرصه و غش  
 تمام بود فرزند او دیر نکود و کفایت کند و خفته حاجت نباشد و شهد قطعا با دانه سرخ شیده  
 بصورت یاغیه محمول کردن در تینه رخم نفع تمام دارد و غش شدت وجع انیون و زعفران  
 بشیر زن محمول سازد فصل ۹ در شقاق رخم شان او از یاد وجع است وقت جملع  
 دبر آمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر غش بود و علاش بر ارم که در شقاق مقعد بکار آید  
 لند و مرهم با سلیقون یا پیچ و روغن بنفشه نفع تمام دارد و فاده گاه باشد که سبب لاند  
 بالان الی بکار است حجامه در میان دبر قبل اوقع است بشکافد علاش مرهم از غشاق گاه  
 در مسمومید و میگرد و بزنند و سنگو احت کثیر المقدار ساید و بر فاده نموده بپزند تا  
 عضو فشق لاصق شود و از آن بر مضمضه باشد بر پیر بند فصل ۱۰ در رخم و علاش بپس  
 نیتته برگ بودینه و پوست انار و عدس مشق گرفته و پیخته و بنشاند یا شراب  
 سرکه پیخته محمول ساخته است بصورت و روغن گل و بنفشه مالیدن و کاه انبل را  
 نیز بر پیر بانست فصل ۱۱ در بواسیر الرخم و وی هر چو ن بواسیر مقعد بود و غشاقش  
 بانست که در بواسیر مقعد گذشت فصل ۱۲ در شور رخم و وی بیس معلوم شود و باشد  
 نه خارش کند و علاش تنفیه و بعد پیل است و مرهم سلیقون مالیدن اگر شور در غشاق بود  
 در رخم خفته کردن اگر شور خاثر باشد فصل ۱۳ در شلیل رخم و این نیز بیس معلوم شود  
 علاش فصد و اسهال سود است بطیخ بالونه و اکلیل و ملحه و تخم کتان با زن سکنجبین  
 بپزند و در رخم و دوسه قرصه مرزونه است و دیر پیرش گذشت  
 فصل ۱۴ در سیلان رخم یعنی بر آمدن رطوبت از رخم و علاش تنفیه و خففت است  
 فصل ۱۵ در سیلان رخم یعنی بر آمدن رطوبت از رخم و علاش تنفیه و خففت است  
 بمزاجات حرارت و بر دوت مزاج فصل ۱۶ در سیلان نمی زنان و مسدود

پیش قوی است برصوت اول

مستغنی بنویسند  
لیکبرکت و از عدد نیسیای  
صودا سال کسب و سود و در  
نویسند و در کتب و در کتب

مستقل دایمی با بعضی از  
نقود و کاغذها کردن و در حق کسی ازین

سید و دار و طبیب ای  
باید نیست بی کار و مقصد  
چو بوی گلستان از خط سواد می  
چو بوی گلستان از خط سواد می

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

عبدالمجید صاحب دیوبند کا نام ہے

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

یاسو سوا دی ایلمر سوی دوردی بونجی بونجی

[illegible]





























[illegible][illegible]











بشوند تا خون بسیار برآید و هرگاه استلای خون باشد فصد مجرب است خاصه که اول شرط  
 بر ورم زده باشد و ارام مخاین ورم غیر می است که در طفل یا پس گوش یا بن ران  
 پدید آید و وی اگر سبب قرحه یا تخریب عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید  
 و مانند آن جذوار طلاء کردن کافی است و ممکن ج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع  
 اعضای رئیس ماده را از دوی مرغیه ضما نماید و قطعه را وادعات دیگر او را می بست که در این  
 استعمال وادعات در آن لازم است و چون ماده روی می آرد ضعیف و نمیر کشند کلمه مبارکی  
 خورده گویند و خاصه ویست که گوشت نواحی تعدی میکند بهر جهت مثلاً اگر صبح در عضوی  
 پدید آید تا شام بقدر نفوس چهار شهرت بگیرد و علاج کردن آن دلخ دادن است و  
 مع ذلک اگر از بی با سر که حوالی آن طلا ساقن و متقیه بدن می افتد نمودن و بر سر و آب یا شل  
 بر جهت شستن و اگر سودمند بر نفس آلوده دلخ و چند بر دهن گنجد به نیوچه که روغن گنجد  
 سخت گرم کنند و حوالی آن از غیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند و دلخ صحت  
 علاجش تنقیه بخون و دیگر اعلاط است و یکبشین خوراندن و از ابتداء تا سه روز بعد اوقات  
 نهادن و روز چهارم به غل پیچیده تخم مرغ سرشته ضما نماید و چون روی می کشد میریزد  
 و بشکافند و بعد پاک شدن دیر بماند و گوشت او وینه بنج و انجیر و ملک کوفته ضما نماید و دیگر  
 تخم گندم پاک و روغن کنان و عسل آمیزند و بر نشاند و به نیوچه غمیزش و تخم در گشتن  
 که بر تو دایم آب ناریس بر زده تخم مرغ و عسل سرشته ضما سازند و بدانند که شکافتن  
 آهین بهتر از شکافتن بهر است فائده اگر همان رود که دلخ ظاهر شود آهک بر روغن گنجد  
 یا پیچیده تخم مرغ سرشته طلا نماید و زیاوه قشو و شبک و وی در می است بر گز از دلخ و روغن گنجد  
 که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الاطوار است متنوع است

در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره  
 در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره  
 در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره  
 در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره

در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره  
 در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره  
 در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره  
 در بیان طبع و مزاج و اخلاق و عیال و دین و دنیا و آخرت و غیره





[illegible][illegible]

جذام ملتی است که بیات اعضا را خاسه می سازد بنیات و پس شدن بینی و گرفتن آواز  
و مشابه شدن و چربشیر خاصه ویست و این را و از آلاسند می گویند و علامتش تپیه بدست  
انفصام یا وسلهای متعدد و دوام آتمام و ترکیب و ام غذا و وسوطا و مرقا و بدترین  
انفیه شیر گوشت است اگر قنطربان اقتدا کنند بتر و آلا بان نیز شاید خورد و هر چه بود  
ترک نمایند و اینها را بعد از این طول نشوند که بعد در علاج می پذیرد و معتقد قریب  
در سر و رو می پذیرد و و که اگر تر باشد رو آب از آن بر آید برشته طب نامند  
و شیرین می کنند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید از آن جدا شوند سنفه یا بس نامند  
علاج در طب فصد نمایند و بعد و بطبیخ غلیظه و شاتر و تپیه فرایند و در اصلاح خون  
که بشند و در روچه و پوست اند و در سنگ و خنابار یک ساخته بسیر که در روغن گل  
طلاسازند و در یا بس تپیه سودا نمایند و در ترکیب مزاج که بشند اکا و طلاس و وسوطا نوعی  
از طب که آنرا شمدیه گویند و نوعی است که آنرا روس آلا بان نامند و نوعی است که آنرا جگر  
گویند و دوی مشابه پنبیل بود و در ابتدا سخت باشد و قیج نکند و نوعی است که آنرا  
چینی نامند و نوعی است که آنرا سنفه حمر گویند و نشانش آنست که چون سر تر کشند  
پوست سر سرخ شود و در پیر تپیه اصلاح است چرب یا پاری که نامند و دوی خارش  
مع البثور است پس اگر خشک باشد چرب یا بس گویند و اگر تر باشد و در رو آب از وی بر آید  
چرب طب خوانند علاج در چرب یا بس بر طب که بشند ظاهر گرد باطن و بعد حصول ترکیب  
تپیه نمایند بدفعات و با آب گرم غسل کردن و روغن گل بسیر که ماییدن موجب است و در چرب  
طب سخت فصد کنند و بعد و بحسب غلبه خلط مسل و پند و زمار و وید و حار طلاس اند  
حکایت خارش بی ثور است و علامتش همانست که در چرب یا بس گذشت و حکایت در چرب یا بس

سله قار دارد آلاسند می گویند  
چرب و سنفه یا بس نامند  
سخت و قیج نکند و نوعی است که آنرا جگر  
گویند و دوی مشابه پنبیل بود و در ابتدا سخت  
باشد و قیج نکند و نوعی است که آنرا روس  
آلا بان نامند و نوعی است که آنرا شمدیه  
گویند و نوعی است که آنرا سنفه حمر  
گویند و نشانش آنست که چون سر تر کشند  
پوست سر سرخ شود و در پیر تپیه اصلاح  
است چرب یا پاری که نامند و دوی خارش  
مع البثور است پس اگر خشک باشد چرب یا  
بس گویند و اگر تر باشد و در رو آب از وی  
بر آید چرب طب خوانند علاج در چرب یا  
بس بر طب که بشند ظاهر گرد باطن و بعد  
حصول ترکیب تپیه نمایند بدفعات و با آب  
گرم غسل کردن و روغن گل بسیر که ماییدن  
موجب است و در چرب طب سخت فصد کنند  
و بعد و بحسب غلبه خلط مسل و پند و زمار  
و وید و حار طلاس اند حکایت خارش بی ثور  
است و علامتش همانست که در چرب یا بس  
گذشت و حکایت در چرب یا بس

و پس شدن بینی و گرفتن آواز  
و مشابه شدن و چربشیر خاصه ویست  
و این را و از آلاسند می گویند  
و علامتش تپیه بدست  
انفصام یا وسلهای متعدد  
و دوام آتمام و ترکیب  
و ام غذا و وسوطا و مرقا  
و بدترین انفیه شیر گوشت  
است اگر قنطربان اقتدا کنند  
بتر و آلا بان نیز شاید خورد  
و هر چه بود ترک نمایند  
و اینها را بعد از این طول  
نشد که بعد در علاج می  
پذیرد و معتقد قریب در سر  
و رو می پذیرد و و که اگر  
تر باشد رو آب از آن بر آید  
برشته طب نامند و شیرین  
می کنند و اگر خشک باشد  
و قشرهای سپید از آن جدا  
شوند سنفه یا بس نامند  
علاج در طب فصد نمایند  
و بعد و بطبیخ غلیظه و  
شاتر و تپیه فرایند و در  
اصلاح خون که بشند و در  
روچه و پوست اند و در سنگ  
و خنابار یک ساخته بسیر که  
در روغن گل طلاسازند و در  
یا بس تپیه سودا نمایند و در  
ترکیب مزاج که بشند اکا و  
طلاس و وسوطا نوعی از طب  
که آنرا شمدیه گویند و نوعی  
است که آنرا روس آلا بان  
نامند و نوعی است که آنرا  
شمدیه گویند و نوعی است که  
آنرا سنفه حمر گویند و نشانش  
آنست که چون سر تر کشند  
پوست سر سرخ شود و در پیر  
تپیه اصلاح است چرب یا پاری  
که نامند و دوی خارش مع  
البثور است پس اگر خشک  
باشد چرب یا بس گویند و اگر  
تر باشد و در رو آب از وی  
بر آید چرب طب خوانند  
علاج در چرب یا بس بر طب  
که بشند ظاهر گرد باطن و  
بعد حصول ترکیب تپیه  
نمایند بدفعات و با آب گرم  
غسل کردن و روغن گل بسیر  
که ماییدن موجب است و در  
چرب طب سخت فصد کنند و  
بعد و بحسب غلبه خلط مسل  
و پند و زمار و وید و حار  
طلاس اند حکایت خارش بی  
ثور است و علامتش همانست  
که در چرب یا بس گذشت و  
حکایت در چرب یا بس

سینان چرب

و پس شدن بینی و گرفتن آواز  
و مشابه شدن و چربشیر خاصه ویست  
و این را و از آلاسند می گویند  
و علامتش تپیه بدست  
انفصام یا وسلهای متعدد  
و دوام آتمام و ترکیب  
و ام غذا و وسوطا و مرقا  
و بدترین انفیه شیر گوشت  
است اگر قنطربان اقتدا کنند  
بتر و آلا بان نیز شاید خورد  
و هر چه بود ترک نمایند  
و اینها را بعد از این طول  
نشد که بعد در علاج می  
پذیرد و معتقد قریب در سر  
و رو می پذیرد و و که اگر  
تر باشد رو آب از آن بر آید  
برشته طب نامند و شیرین  
می کنند و اگر خشک باشد  
و قشرهای سپید از آن جدا  
شوند سنفه یا بس نامند  
علاج در طب فصد نمایند  
و بعد و بطبیخ غلیظه و  
شاتر و تپیه فرایند و در  
اصلاح خون که بشند و در  
روچه و پوست اند و در سنگ  
و خنابار یک ساخته بسیر که  
در روغن گل طلاسازند و در  
یا بس تپیه سودا نمایند و در  
ترکیب مزاج که بشند اکا و  
طلاس و وسوطا نوعی از طب  
که آنرا شمدیه گویند و نوعی  
است که آنرا روس آلا بان  
نامند و نوعی است که آنرا  
شمدیه گویند و نوعی است که  
آنرا سنفه حمر گویند و نشانش  
آنست که چون سر تر کشند  
پوست سر سرخ شود و در پیر  
تپیه اصلاح است چرب یا پاری  
که نامند و دوی خارش مع  
البثور است پس اگر خشک  
باشد چرب یا بس گویند و اگر  
تر باشد و در رو آب از وی  
بر آید چرب طب خوانند  
علاج در چرب یا بس بر طب  
که بشند ظاهر گرد باطن و  
بعد حصول ترکیب تپیه  
نمایند بدفعات و با آب گرم  
غسل کردن و روغن گل بسیر  
که ماییدن موجب است و در  
چرب طب سخت فصد کنند و  
بعد و بحسب غلبه خلط مسل  
و پند و زمار و وید و حار  
طلاس اند حکایت خارش بی  
ثور است و علامتش همانست  
که در چرب یا بس گذشت و  
حکایت در چرب یا بس

مسئله اول در بیان  
 مسئله دوم در بیان  
 مسئله سوم در بیان  
 مسئله چهارم در بیان  
 مسئله پنجم در بیان  
 مسئله ششم در بیان  
 مسئله هفتم در بیان  
 مسئله هشتم در بیان  
 مسئله نهم در بیان  
 مسئله دهم در بیان

و حشاش گذشت و برای حکایت و در هر جلد و تخم کتان میل خوشانیده و خرقه بدان آلوده برود  
 سودمند است فائده و جرب که دشمنی که اطفال را افتد بعد اخراج خون بجا هم باطن مطبوع  
 محل سرخ و نیش و نیل و فرو و جوشگر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل با لند  
 و پیوسته و یا نه نماند صفت شور و سرخ است که با خارش شدید و خش باشد و آنرا شوک  
 نیز گویند و علامتش بعد نشه و اسهال صفرا ناک و خاب سر که آید نیست قوی با ساری کردن  
 و بپنداری و آید نامند و وی خشونت است ذی و در که بخارش پدید آید علاج اگر گویند است  
 و در گوشت سرت کرد چنانکه سر که با لند سر که ساید آید بدن کفایت کند و اگر اندک تاثیر  
 و گوشت کرده زو بر آن چسباند و آتش میگرد و سر که ساید با لند و اگر تاثیر تمام در  
 گوشت کرده باشد و ذی خلط بود و سخت بپزد و سهیل سودا پزد و از نند و کام رویند  
 بعد از آن نفس و خون گیرند و او به قوی طلاء نماند چون رنج و آتش و خردل و قفس  
 و زنج بر زخم گندم و سر که آینه فائده و چون قوی با لند شود او به رادعه طلاء نماند  
 چند گا و تا ع و کند و قوی با لند اطفال را آب هن صائم بماند و قوی با لند و آید نشو و شق نماند  
 اگر ممکن بود و پس و وی حاد گزارد تا گوشت فاسد بخورد پس جربت را مندر مل سازد و پخت  
 بشو و پس دست که برینی و پیشانی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شش است علامتش قوی با لند  
 از لغم ناکست و جرب که سر که طلاء است بنات لایل شو و صاب شد که و قش شب بپزد  
 و آید و خارش کند و علامتش بعد نشه به لنتی سام کوشید نیست پدید آید و جرب و حکم گذشت  
 و آید بدن آب کفر و روی سر کفر دارد و شایل شو و صاب شد به لنتی سام کوشید نیست پدید آید و جرب و حکم گذشت  
 و در که اگر در و اگر اس و قش الاصل بود و ساری گویند و اگر در و اگر در و قش و ناخواند و اگر با چرب  
 و بایر بود و در پیوس نماند و آنچه بر پیشانی و روی پدید آید و پس نند و بود و عدیه خوانند و اگر در و

مسئله یازدهم در بیان  
 مسئله بیستم در بیان  
 مسئله سی و یکم در بیان  
 مسئله سی و دوم در بیان  
 مسئله سی و سوم در بیان  
 مسئله سی و چهارم در بیان  
 مسئله سی و پنجم در بیان  
 مسئله سی و ششم در بیان  
 مسئله سی و هفتم در بیان  
 مسئله سی و هشتم در بیان  
 مسئله سی و نهم در بیان  
 مسئله سی و دهم در بیان  
 مسئله سی و یازدهم در بیان  
 مسئله سی و دوازدهم در بیان  
 مسئله سی و سیزدهم در بیان  
 مسئله سی و چهاردهم در بیان  
 مسئله سی و پانزدهم در بیان  
 مسئله سی و شانزدهم در بیان  
 مسئله سی و هجدهم در بیان  
 مسئله سی و نوزدهم در بیان  
 مسئله سی و بیستم در بیان

مسئله سی و یکم در بیان  
 مسئله سی و دوم در بیان  
 مسئله سی و سوم در بیان  
 مسئله سی و چهارم در بیان  
 مسئله سی و پنجم در بیان  
 مسئله سی و ششم در بیان  
 مسئله سی و هفتم در بیان  
 مسئله سی و هشتم در بیان  
 مسئله سی و نهم در بیان  
 مسئله سی و دهم در بیان  
 مسئله سی و یازدهم در بیان  
 مسئله سی و دوازدهم در بیان  
 مسئله سی و سیزدهم در بیان  
 مسئله سی و چهاردهم در بیان  
 مسئله سی و پانزدهم در بیان  
 مسئله سی و شانزدهم در بیان  
 مسئله سی و هجدهم در بیان  
 مسئله سی و نوزدهم در بیان  
 مسئله سی و بیستم در بیان





۱- کتب معتبره  
 ۲- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۳- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۴- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۵- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۶- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۷- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۸- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۹- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۱۰- کتاب التلخیص فی الطب

ترب بسر که الماساقتن در برقی پدید و خرقی سیاه و برقی سیاه و برقی سیاه و برقی سیاه  
 و نون ماریا و در برقی پدید بانجا صیت نفع پیدا و کلفت مشهور است و بوجه نقص فرق می کند  
 و در برقی سیاه آنست که کلفت صافت می باشد و برقی سیاه و برقی سیاه و برقی سیاه و برقی سیاه  
 است که در برقی سیاه پدید آید و اکثر برقی سیاه و برقی سیاه و برقی سیاه و برقی سیاه  
 بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است علیلان را یونانی می نامند و بعضی ضما  
 مانند و دیگر نرسنج زرد و آب کشیده تر طلا نمایند و اگر نفع ندید به برقی سیاه و برقی سیاه  
 عند طلا و دوا نخست باید که آب گرم یک در موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده بر نهند  
 نیکو است که این عمل خال است و آن لطفه خرو سیاه مشهور است سیاه یا کمد که از بدن  
 راسته باشد و طلا پیش پانزده است که در کلفت بکار آید حضرت آنست که خون نرسنج  
 بشود از ضرر عسل بعد یکمین الم ضرر بر برگ کرب یا پودنه ضما و نهند و نهند  
 آنست که عضو را بصل نیگون سازند چنانچه در زنان و هفتایان مروج است و نهند  
 زوال وی آنست باید که نخله و ن و آب گرم آنهارا بماند و بعد خاک ابطم  
 بعمل نرم ساخته ضما کنند چند کرت همین سان بکنند تا تبسار زوال گیرد  
 و اگر از این دور نشود و متفرج سازند ببلادر بادشام سرخی مائل بکدر روت است  
 که بر وجه و اطراف ظاهر شود و خاصه بهنگام سرد و طلا پیش فضا است و اسال  
 مطبوخ بیلد و اگر با جرح است بود و مروح امر بکار بستن و از نفش عضو خون کشیدن  
 و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن آب گرم شستن به طلا کردن و شستن  
 که نفع دارد و فساد لون یعنی تغییر شدن رنگ بسبب کشن و در آفتاب یا بسبب نخله  
 یا بسبب خوردن زیره و نخله و یا بسبب غلبه طلا و علاج قطع شستن نمایند و نخله فرو نهند

۱- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۲- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۳- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۴- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۵- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۶- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۷- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۸- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۹- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۱۰- کتاب التلخیص فی الطب

۱- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۲- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۳- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۴- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۵- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۶- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۷- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۸- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۹- کتاب التلخیص فی الطب  
 ۱۰- کتاب التلخیص فی الطب





نفسه و جماع بر پیریزد فایده و برای محافظت شعیر روغن لادن و روغن گندم و روغن بادام  
و برای تطویل شعر بآب آله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بخیه بآب آله سر بزنند  
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زرد الجهر سرخ  
اینان نافع است و آنچه در دوا الحیه و دوا القمل گفته شد بکار بریزد و برای مایع شعر که  
در پنج مشهور است اما خلق خانه با شتر و بهتر است و بنور خالی از حضرت نیست و برای  
منع انبات موی پنج وافیون و شوکران بر سر که بالند و باز و روغن سنگ پشته و خضه  
مورچه نافهست و برای تمجید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و ماز و جلیه بآب آله  
بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موخا کستر چرب در روغن زرد و زیت  
و غولده ساخته بر موی بگردانند و روزی چند بار و یکی از آنها ملق کنند و برای تبسط شعر یعنی  
شدن موی تا در هم نشوند روغن بآب و در هم کرده و بنگرم بالند و برای تسویه شعر یعنی  
سای کردن موی مردار سنگ و آبک سر و کرده و گل منانی بر سر برابر بایند بآب و بر سر  
بشدن موی بآب گرم و برگ بیدار شیر بر آن بندند و بعد یکساعت در سازند و بآب گرم بشویند  
و بر روغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیق شعر خا و در روغن  
و روغن بزم سرشته و شنبه روغن آینه بآلند و شنبه گیسو میان سرخی و زردی و برای تمجید شعر  
بطبیخ سعه و کند شش بشویند و برای تمجید شعر بپاش باریک ساخته و سر که تمجید نماید ساز  
فصل در امراض اطفا یعنی باریک شدن برض الاطفا یعنی سپید شدن ناخنها و عکاس  
جلد و تخم کنان کوفته بتسل ضماد گردست و اگر کفایت نکند فقیه باید که در صفت الاطفا  
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جیره و سر که طلا کردن است و تقلیل صغر انون  
و جمع الاطفا یعنی در ناخنها و علاجش برگ مور و برگ سر و کوفته ضماد

نفسه و جماع بر پیریزد فایده و برای محافظت شعیر روغن لادن و روغن گندم و روغن بادام  
و برای تطویل شعر بآب آله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بخیه بآب آله سر بزنند  
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زرد الجهر سرخ  
اینان نافع است و آنچه در دوا الحیه و دوا القمل گفته شد بکار بریزد و برای مایع شعر که  
در پنج مشهور است اما خلق خانه با شتر و بهتر است و بنور خالی از حضرت نیست و برای  
منع انبات موی پنج وافیون و شوکران بر سر که بالند و باز و روغن سنگ پشته و خضه  
مورچه نافهست و برای تمجید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و ماز و جلیه بآب آله  
بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موخا کستر چرب در روغن زرد و زیت  
و غولده ساخته بر موی بگردانند و روزی چند بار و یکی از آنها ملق کنند و برای تبسط شعر یعنی  
شدن موی تا در هم نشوند روغن بآب و در هم کرده و بنگرم بالند و برای تسویه شعر یعنی  
سای کردن موی مردار سنگ و آبک سر و کرده و گل منانی بر سر برابر بایند بآب و بر سر  
بشدن موی بآب گرم و برگ بیدار شیر بر آن بندند و بعد یکساعت در سازند و بآب گرم بشویند  
و بر روغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیق شعر خا و در روغن  
و روغن بزم سرشته و شنبه روغن آینه بآلند و شنبه گیسو میان سرخی و زردی و برای تمجید شعر  
بطبیخ سعه و کند شش بشویند و برای تمجید شعر بپاش باریک ساخته و سر که تمجید نماید ساز  
فصل در امراض اطفا یعنی باریک شدن برض الاطفا یعنی سپید شدن ناخنها و عکاس  
جلد و تخم کنان کوفته بتسل ضماد گردست و اگر کفایت نکند فقیه باید که در صفت الاطفا  
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جیره و سر که طلا کردن است و تقلیل صغر انون  
و جمع الاطفا یعنی در ناخنها و علاجش برگ مور و برگ سر و کوفته ضماد

نفسه و جماع بر پیریزد فایده و برای محافظت شعیر روغن لادن و روغن گندم و روغن بادام  
و برای تطویل شعر بآب آله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بخیه بآب آله سر بزنند  
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زرد الجهر سرخ  
اینان نافع است و آنچه در دوا الحیه و دوا القمل گفته شد بکار بریزد و برای مایع شعر که  
در پنج مشهور است اما خلق خانه با شتر و بهتر است و بنور خالی از حضرت نیست و برای  
منع انبات موی پنج وافیون و شوکران بر سر که بالند و باز و روغن سنگ پشته و خضه  
مورچه نافهست و برای تمجید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و ماز و جلیه بآب آله  
بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موخا کستر چرب در روغن زرد و زیت  
و غولده ساخته بر موی بگردانند و روزی چند بار و یکی از آنها ملق کنند و برای تبسط شعر یعنی  
شدن موی تا در هم نشوند روغن بآب و در هم کرده و بنگرم بالند و برای تسویه شعر یعنی  
سای کردن موی مردار سنگ و آبک سر و کرده و گل منانی بر سر برابر بایند بآب و بر سر  
بشدن موی بآب گرم و برگ بیدار شیر بر آن بندند و بعد یکساعت در سازند و بآب گرم بشویند  
و بر روغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیق شعر خا و در روغن  
و روغن بزم سرشته و شنبه روغن آینه بآلند و شنبه گیسو میان سرخی و زردی و برای تمجید شعر  
بطبیخ سعه و کند شش بشویند و برای تمجید شعر بپاش باریک ساخته و سر که تمجید نماید ساز  
فصل در امراض اطفا یعنی باریک شدن برض الاطفا یعنی سپید شدن ناخنها و عکاس  
جلد و تخم کنان کوفته بتسل ضماد گردست و اگر کفایت نکند فقیه باید که در صفت الاطفا  
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جیره و سر که طلا کردن است و تقلیل صغر انون  
و جمع الاطفا یعنی در ناخنها و علاجش برگ مور و برگ سر و کوفته ضماد





















گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داد و شود باقیه یکبار و قطر سکه یکبار  
مأصل شود و قسم دیگر مجموعیت و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	طویل	طویل	طویل
عریض	ضیق	مقتدل	عریض	ضیق	مقتدل	عریض	مقتدل	مقتدل
طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	مقتدل	طویل	مقتدل	مقتدل
مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	مقتدل	عریض	مقتدل	مقتدل
مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود و در قسم پس اعتبار کرده شود و قسم  
کلی یکبار از سه وجه چنانچه گرفته شود و طویل از قطر طویل و عریض از قطر عرضی  
پس حاصل کرده شود و طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث  
از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا متخفص یا معتدل و پس علیه الباقی  
پس حاصل کرده شود و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	مقتدل	عریض	مقتدل	مقتدل
مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل
قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	مقتدل	قصیر	مقتدل	مقتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	مقتدل	عریض	مقتدل	مقتدل
مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل	مشرف	متخفص	مقتدل

سه درین جدول  
مقتدل اول  
از قطر عرضی  
مقتدل دوم  
از قطر عرضی  
مقتدل سوم  
از قطر عرضی  
مقتدل چهارم  
از قطر عرضی  
مقتدل پنجم  
از قطر عرضی  
مقتدل ششم  
از قطر عرضی  
مقتدل هفتم  
از قطر عرضی  
مقتدل هشتم  
از قطر عرضی  
مقتدل نهم  
از قطر عرضی  
مقتدل دهم  
از قطر عرضی  
مقتدل یازدهم  
از قطر عرضی  
مقتدل بیستم  
از قطر عرضی



از کیفیت جسم عرق و منقسم می شود چهار بار دو معتدل حار است که جسم عرق  
 احرا باشد از مقیاس علیه و سببش کثرت حرارت است بار دیگر آنکه ابرد باشد از مقیاس علیه  
 و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیاس علیه بود و سببش  
 توسط حال بینا است جفس ششم خود است از رطوبت مانی العرق و منقسم می شود  
 بمثل و خالی و معتدل بمثل آنست که احساس کرده شود در رطوبت فوق  
 مقیاس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت  
 در و دون مقیاس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیاس علیه  
 بود و سببش توسط حال بینا است جفس ششم ناخود است از استواء و اختلاف در  
 احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطا و قوا و اثر و قوا  
 و صلاحت و لیتن است و عرق نبض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال هر یک  
 بیک اندازه چیز است اول مجموع بنضات یعنی ثلث بنضات مثلاً یا تشابه است  
 در احوال مذکور و یا متخالف یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر تشابه بود در احوال  
 مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه باشد  
 در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند و در چیزه که حاصل شد و تشابه در دو مختلف  
 در چیزه که حاصل نشد و دوم اجزای بنضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از دو جهت اول  
 درجه یا تشابه بود و احوال مذکور یا متخالف یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر تشابه  
 بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق  
 و اگر تشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند و در چیزه که حاصل شده  
 تشابه در دو مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزای جزو واحد است از بنضه واحد

۴۲

در کیفیت جسم عرق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق

در رطوبت فوق



بنفسی است که از او زنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و بیش  
جری اسباب بنفص بر مجرای طبیعی است و اگر حاصل نباشد وی الوزن و ردوی الوزن تقسم  
میشود به قسم مجاز الوزن و میان الوزن و تخلیج الوزن مجاز الوزن آنست که تشابه با  
وزن سنی که یلی آوست چون می که او را وزن جمیان و میان الوزن آنکه تشابه بودی  
که یلی آن نباشد چون می که او را وزن شیدرخ باشد و قارح الوزن آنکه تشابه نباشد وزن  
سنی را چون می که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت رذالت است از برای آنکه دلالت  
کنند و است بر نظیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی بنفص چنانکه گذشت از برای  
ترویج روح غریزیست پس اگر زیاده شود و حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق و بنفص  
مطالع و قوت محرکه مساعد باشد بنفص عظیم بود یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت سرع  
گرد و اگر حاجت با فراط باشد و می که منففع نشود و هوای منجذب به بنفص عظیم و سرع  
بنفص با عظم و سرعت متواتر گردد و اما اگر عرق و بنفص مطالع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعد  
قوت بنفص سرع صغیر گردد و اگر قوت باز یا زیادتی حاجت و مطاوعت آلت نعیف باشد  
پس اگر حاجت بی توان منفع شود و سرع متناگرد و اگر زیادت شود و حاجت سرع با توازن  
و اگر ضعیف گردد و تشابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر و صغیر شود و بنفص  
از جهت انضاف قوت در تحت ماده غذاییم یا خلطیم چنانکه در اول نوبتهای تب هر چند که  
قوت در اصل قوی باشد و لیکن بنفص از جهت رطوبت است و صلابت از جهت یبوست  
و اندکی صلب میگردد و در بحر انما بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون راس  
و معدة و اسعا و غیرهم و اختلاف بنفص از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب  
اختلاف چون بسیار گردد و باطل شود و نظام بنفص حسن وزن و اعلم و چند نوع است







از مضروب پس مرتفع میشود و ارتقاعی اقل از ارتقاع و رید مضارب پس عود میکند و باز  
جائینوس گفته یا نعم و نبض مطرقی عود را مترین و اقلها اختلاف کرده اند که مطرقی نبض  
واحد است یا دو نبضه و اختیار کرده شیخ اول را و او نام گفته که خلاف فطری است از هر یک  
آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض مابین مطرقی نبضه واحد باشد و الا نبضتین  
و بسبب مطرقی قوت قویه و حاجت شده و باطله است پس مطاوعت نیکنند و در  
کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی حاجت پس شدت حاجت می خوانند  
قوت را با نام فعل او پس ثقی میشود و ضرر دیگر و گاهی بسبب ضعف قوت میباشد از راهی که  
چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود و او را توقف میان نقطه مرکزیه و محیطیه  
از جهت استراحت و گاهی از جهت شافلی که مشغول در طبیعت را از کمال انبساط میباشد  
همچنانکه عارض شود در نزاع مفراط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را و انقباض نبضی  
گویند که واقع شود در سکون و فیکه متوقع باشد حرکت چون این مسافت مثلاً یا در مرکز  
بعد از سکون داخلی جهت دفع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا  
در محیط بعد از سکون خارجی بشل ذلک بسبب اعانة قوت یا استراحت یا عارض منقبض  
که منصرف شود بسوی او طبیعت دفعه چو غم مفراط واقع فی الوسط نبضی را گویند که  
واقع شود در حرکت و فیکه متوقع بود سکون کما بین الحکمتین و فرق میان واقع فی الوسط  
و مطرقی آنست که قرعه اندام در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض  
اول است و در مطرقی جوهر است از انبساطی که قرعه اولی اول است و بسبب دفع فی الوسط  
حاجت است بسوی ترویج که محمل گردانید و طبیعت را با که حرکت کند در وقت غیر حرکت  
و دلائل نفس در سرعت و بطور قوت و ضعف و قوا و تفاوت و غیره از دو یک است

است در شهر و نوزادین  
ایشان را که امانت داری ای کاتبه  
می دانند همانی که گشتن او  
پای و نه خنده است مستعد  
بیروصول نهاد این قدر  
زبان قیل کو طعن از آرم  
سیکندر است شغل و جبهه

منہج علم و ادب خانہ پتہ  
کرنٹل بلڈ ایٹم زبنا و سوز  
باقی رہا اگر اور سوز خاک و کون  
ضیعت جدا بسا اگر کہ پدید  
یا جلا سکون کردہ مجرب  
تشریح و انقباض یا توسع  
حدود کج کہ غلبہ پیشہ کج  
زہر انقباض را کہ سکون شمع  
انقباض

بروگیت افقیہ

چیل ڈکریسیان دو  
وکت تقاضا دو کونجی  
ہاٹ وارڈ مشرو  
بھین بھب آتو  
دلتی فی اسٹوڈیو  
ہم



















بسیار خوردن آب تنهایی مزاج بشر شرب و حکم خوردن مزاج بشر شرب و دانه خوردن  
 میوه ای تر و از آنجمله است ذوبان اعتقاد و مزاج ذوب بطریق بول چنانکه در جیات مفرغ  
 و از آن جمله است استفراغ ماده متخلفه و در بدن چنانکه در بحر ان ادراری و فرق میان  
 بحرانی و ذوبانی آن بود که پیار در بحرانی بقوت بود و از رغب آن راحت یابد چنانکه  
 ذوبانی و اینها در ذوبانی حرارت قوی بود و بول را در آنجا حاده باشد و در و در بحر ان  
 نباشد و اسلم بول رومی چون اسود و غلیظ چنانکه بود که اگر باشد یعنی استفراغ کرده شود  
 و فته تیره الا منقطعاً قلیلاً از براسه آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی چغمت  
 طبیعت و اسباب قنط بول نیز بسیار است و از آنجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت  
 شدت تحلیل بدن و اتصال مسام و از حرکت مفرط و از آنجمله است خفا و رطوبات  
 بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از براسه آنکه اول تحلیل  
 رطوبات است بعد از وجود او و ثانی انتفای او است اینست و از آنجمله است سده  
 که در بیماری بول منفضه بسوی شانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل  
 و باقی مانده غلیظ کشید و از آنجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف طبیعت  
 بجانب متعدد و اسهال است و از فرط قنط بول یا قنط تحلیل شدت است با ستم و اول  
 برادر صفت و سواد و بیاض و غیره از نزدیک است بدلائل بول قنط

### خاتمه

احکام بول را چنانکه ذکر نمودیم	بهر توجیه کرد و جمیع برادران
تا پنج سال تا که شود در خدمت بدن	قادر و دیگر چارصد و سی نفر از برادران

در این کتاب از آنجمله است استفراغ ماده متخلفه و در بدن چنانکه در بحر ان ادراری و فرق میان  
 بحرانی و ذوبانی آن بود که پیار در بحرانی بقوت بود و از رغب آن راحت یابد چنانکه  
 ذوبانی و اینها در ذوبانی حرارت قوی بود و بول را در آنجا حاده باشد و در و در بحر ان  
 نباشد و اسلم بول رومی چون اسود و غلیظ چنانکه بود که اگر باشد یعنی استفراغ کرده شود  
 و فته تیره الا منقطعاً قلیلاً از براسه آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی چغمت  
 طبیعت و اسباب قنط بول نیز بسیار است و از آنجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت  
 شدت تحلیل بدن و اتصال مسام و از حرکت مفرط و از آنجمله است خفا و رطوبات  
 بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از براسه آنکه اول تحلیل  
 رطوبات است بعد از وجود او و ثانی انتفای او است اینست و از آنجمله است سده  
 که در بیماری بول منفضه بسوی شانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل  
 و باقی مانده غلیظ کشید و از آنجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف طبیعت  
 بجانب متعدد و اسهال است و از فرط قنط بول یا قنط تحلیل شدت است با ستم و اول  
 برادر صفت و سواد و بیاض و غیره از نزدیک است بدلائل بول قنط

# رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحكيم الوهاب ونصلي على رسول محمد صاحب الحكمة وفصل الخطاب ومثلنا آله  
الاطياب واصحابه الاطياب اما بعد می گوید بنده و مسکین محمد بدر الدین  
بن خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالديه و احسن اليها واليه كراين فوالله چندست ستمی  
به مختصر البيان فی خسوریات البحران لفظ از رساله استغنی عن الادوات  
در نظر اهل انصاف جامع روزنای فن حاوی فوائده نو کمن جان حکمت یونان می بخایه یونان  
فی باطن البحران تفسیر طیب مازق حکمت باطن سرآمد لطایف جهان مجتهدانی از انوار  
یکتای زمانه بو علی روزگار مجتهد عصر جالینوس وقاهره حضرت استاد می حکم علی حسین غفر  
الله تعالی عنهما که دست شفايش چه دست جوازست و چه پیر صاحبش امر اضلاع و احوال  
خانه برانند از رفیع علی عباس موسی را بجز نقش ایان کامل و در جنب میانی او و بجز  
ای سیل سی باطل مسبب احوال و استبعاد مردم دیده او میت نقش گین مروت می بیند  
کونین مایه حرمین شریفین حاجی محمد حسین غفر الله تعالی فی الدارين بکمال استعجال  
بنابر ضمیر کردن رسال میبوه طبع که سر از قاف طبع برآورده بودند و در قالب تحریر برنیشید  
و ما تو فیتی الا با الله انماست بخدمت احد تا اینجا اگر رسوی مطلق شوند با صلح آن که کشند  
و بجز بل غفور بودند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سترگانی و معنی آن شدت تیرزه است  
و ما فصل خطاب دور و مطلق اطلب عبارت است از کشیدن طبیعت با علت و بدانکه

در این کتاب  
مقاله ایست  
که در بیان  
مختصری از  
مباحث  
فلسفه  
و حکمت  
است  
و این کتاب  
در بیان  
مختصری از  
مباحث  
فلسفه  
و حکمت  
است



اسفل و لغ بطن و در پشت و انطباع بر رز و قرا و اساد عدم علامات فی درعات و غیره و نبض  
 ضعیف و قوی و صلب بودن و علامت رعات ثقل سحر و دوی و طنین و تنهال هر دایک و بتاریق  
 رو بروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بدون عرض صفراوی یا دموی مخصوصاً و فتنه  
 بیابرجان باشد علامت او را ثقل نشانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرت دیگر  
 در رزستان بیشتر از دیگر فضول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بر دز چهارم  
 و غلظت آن بر دز پنجم و دوحیت نبض تنبیه بعلامات استقراعات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت  
 بقوت دمی داده ناید عین مقصود و مراد است والا گاهی طبیعت حافظ را احتیاج با ناست طبع  
 شود و در صورتیکه طبیعت میباید داده را برای اخراج و بسبب ضعف خود بیستعال آن نتواند کرد  
 فائده بداند که هر مرض را که آخر بسلاست بود چهار مرتبه میباشد ابتدا از اید انتها انخطا بطرحان  
 در خطا نیشود و بجران تمام در وقت انتها باشد و آنچه در ایامی مرض افتد ملک است و آنچه  
 در زمان تریاید آید ناقص و دوی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بجران باشد که آنرا با  
 با حوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهند که بجران کی خواهد شد و آنرا ایام الا اندر گویند و بعضی  
 روزانه از با حوری باشد و نه از اندر اما بحسب انحراف بجران در آن روز واقع می شود و آن را  
 ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن بجران افتد تمام و نیک باشد و یا زده روز اند  
 چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم  
 و سی و هفتم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم  
 و سی و هفتم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم

کاف دال و کاف زامیدان یقین	کاف دال و کاف زامیدان یقین
میثم ایام بحرین را گزین	میثم ایام بحرین را گزین

دایام واقع فی الوسط شش روز اند سرم و پنجم و دهم و دوازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و چهارم

در زمان در وقت انتهای مرض افتد ملک است و آنچه در زمان تریاید آید ناقص و دوی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بجران باشد که آنرا با حوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهند که بجران کی خواهد شد و آنرا ایام الا اندر گویند و بعضی روزانه از با حوری باشد و نه از اندر اما بحسب انحراف بجران در آن روز واقع می شود و آن را ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن بجران افتد تمام و نیک باشد و یا زده روز اند چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم

دران بحران ناقص افتد و با پنج و خط باشد هشت روز است ششم و هشتم و نهم و دوازدهم  
در دوازدهم و شانزدهم و بیست و نهم و دوازدهم و ایا سیک دران بحران باشد سیزده روز  
است بست و دهم بست و سوم بست و پنجم بست و هشتم بست و دهم بست و نهم  
سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ  
مستلمان جد و سه جامع اقسام اربع موافق اکثر اطباء نامدار مرقوم می شود

جدول ایام بحران و سسل و واقع فی الوسط و خلاصه  
برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطباء نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	علائق	۱۲	سهل باعلائق	۲۲	سهل باعلائق	۳۲	سهل باعلائق
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	سهل باعلائق	۳۳	سهل باعلائق
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	علائق	۲۵	سهل باعلائق	۳۵	سهل
۶	بحران ردی	۱۶	سهل باعلائق	۲۶	سهل	۳۶	سهل باعلائق
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز سهیل باعلائق	۱۸	بحران	۲۸	علائق	۳۸	سهل باعلائق
۹	بحران	۱۹	یوم سهیل باعلائق	۲۹	سهل باعلائق	۳۹	سهل باعلائق
۱۰	یوم سهیل باعلائق	۲۰	بحران	۳۰	علائق	۴۰	بحران

دران بحران ناقص افتد و با پنج و خط باشد هشت روز است ششم و هشتم و نهم و دوازدهم  
در دوازدهم و شانزدهم و بیست و نهم و دوازدهم و ایا سیک دران بحران باشد سیزده روز  
است بست و دهم بست و سوم بست و پنجم بست و هشتم بست و دهم بست و نهم  
سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ  
مستلمان جد و سه جامع اقسام اربع موافق اکثر اطباء نامدار مرقوم می شود

جدول ایام بحران و سسل و واقع فی الوسط و خلاصه  
برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطباء نامدار

